

لشگر کشید و آن ایالت را ویران کرد. در ۱۷۸۹... به فارس حمله ور شد و آنجا را ویران کرد. و در اواخر سال ۱۲۰۵ هجری [۱۷۹۰ میلادی] برای حمله و ویرانی آذربایجان آماده شد. . . در همان ابتدا، اعلیحضرت شهر سراب را ویران نمود. و آتش غارت و انهدام. . . همه خانه‌ها را دربر گرفت. . . در ۱۷۹۲ کرمان، بم، نرماشیر و ویران شدند. . . او سپس به سراغ استرآباد رفت. . . شماره زیادی از ترکمان‌ها یا کشته شدند یا به بردگی درآمدند. . . در جاده‌ها از سر ترکمن‌ها مناره‌ها ساخت. . . پس از آن، او برای انهدام خراسان در ۱۷۹۳ برنامه‌ریزی کرد. . . در ۱۷۹۴ به گنجه لشگر کشید و مناطق شککی و شیروان را کاملاً منهدم نمود.^۱

گرچه مورخ درباری خواسته قدر قدرتی اعلیحضرت را به رخ بکشد، ولی درجه انهدام و غارت و کشتار به گمان ما به وضوح روشن است. وقتی در ۱۷۹۴ کرمان کاملاً مسخر شد، گفته‌اند آغامحمدخان تا موقعی که «۳۵۰۰۰ جفت چشم از حدقه درآمده را به پیشگاهش تقدیم نکردند، راضی نشد. هر ساختمان قابل توجهی که وجود داشت به دستور او خراب شد و ۳۰۰۰۰ زن و کودک را به بردگی درآورد و اسیر نمود. . .»^۲

این درست است که در سال‌های اولیّه نیمه اول قرن نوزدهم شهر کرمان در منطقه دیگری بازسازی شد، ولی حتی در ۱۸۱۰ که سیاح انگلیسی پوتینجر از کرمان گذشت هنوز مناره‌هایی که از کله آدیمان ساخته بودند در بیرون شهر بم پابرجا بود و وجود داشت.^۳

نتیجه گیری

در این مبحث، جنبه‌هایی از توسعه اقتصادی ایران را در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۰۰ بررسی کردیم و گفتیم که دو مرحله مشخص قابل تفکیک است. اول، مرحله رونق و رشد نسبی اقتصاد در طول سلطنت شاه‌عباس اول که مدت کوتاهی پس از سرنگ او هم ادامه یافت. دوم، مرحله رکود اقتصادی و نزول سطح

زندگی که از اواسط قرن هیجدهم شروع شد و در تمام طول قرن هیجدهم ادامه یافت. آنچه که به رکود اقتصادی ایران خصلتی فاجعه‌آمیز می‌بخشد، این است که رکود مذکور با تکامل و رونق اقتصادی در اروپای غربی هم‌زمان بوده است. دگرسانی اقتصادی در اروپا که با تکامل نهادهای سیاسی همراه بود با هموار کردن راه برای انباشت سرمایه، پیشرفت علم و تحول و دگرگونی نظام سیاسی و اجتماعی برای پاسخگویی به نیازهای پیش‌آمده را به دنبال داشت. ولی از آن طرف، در ایران ماهیت استبداد تغییری نیافت بلکه نمود شخصی‌شده استبداد تغییر کرد. دولت کماکان موقعیت برجسته‌ای در اقتصاد داشت و بر زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه تأثیرات تعیین‌کننده‌ای می‌گذاشت. برای تفکر سیاسی ایرانی در این دوره، شاه در محدوده قلمرو خود حق نامحدود بهره‌برداری از منابع و درآمدها را داشت و جان و مال افراد در سرزمین تحت فرمانروائی او عملاً به دست او بود و با اراده او و فقط او در این مورد تعیین تکلیف می‌شد. در تمام این دوره، ایران فاقد یک اشرافیت ثابت و زمین‌دار بود که بتواند به‌عنوان ترمز جلو زیاده‌روی شاه را بگیرد، به علت ناامنی مالکیت، چنین اشرافیتی نمی‌توانست در ایران پا بگیرد و قوام یابد. ثروت و افتخار به مقدار زیادی در پیوند با دولت تعریف می‌شد و موقعیت افراد به‌طور خیلی ساده به موقعیتشان در دولت بستگی داشت. از آن طرف، اقتصاد ایران برای این که بتواند قابلیت تولیدی خود را حفظ کند و گسترش دهد، نیاز داشت که پروژه‌های گسترده‌ای که هم کار طلب بودند و هم سرمایه طلب انجام گیرند (آبیاری مصنوعی، راه‌ها، کاروانسراها. . .). از طرف دیگر، مازادی که می‌بایست صرف این پروژه‌ها می‌شد، عمدتاً در دست دولت متمرکز بود. در نتیجه، برخلاف وضعیتی که برای مثال در اروپا، در طول این سال‌ها وجود داشت، حیات اقتصادی ایران به نحوه عملکرد دولت گره می‌خورد. به این ترتیب، اگر حکومت مرکزی بخش یا تمام مازاد را در اقتصاد به جریان می‌انداخت (وضعیتی که بین ۱۵۸۰ تا ۱۶۵۰ وجود داشت)، وضعیت اقتصادی بهبود می‌یافت و اگر جز این می‌شد (از سال‌های ۱۶۵۰ به بعد) اقتصاد در دور و تسلسلی از بحران گرفتار می‌آمد. بدون تردید، بار اصلی سیاست‌های نادرستی که از سال‌های ۱۶۵۰ در اقتصاد ایران پیاده می‌شد، بردوش تولیدکنندگان اصلی جامعه بود.

۱. عبدالرزاق، نجف‌قلی: سلسله قاجار، ترجمه برای جز، اچ. جی، لندن، ۱۸۳۳، صص ۲۴-۱۸.
 ۲. آبرون، همان، ج ۱، ص ۲۴۲.
 ۳. پوتینجر، اچ: سفارت در بلوچستان و سند، ۱۸۱۶، ترجمه گودرزی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۵۵.

درباره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه

به دلایل گوناگون کشاورزی ایران در قرن نوزدهم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. در نتیجه، اطلاعات ما از چگونگی کارکرد این بخش که در واقع بخش غالب اقتصاد ایران بود بسیار ناچیز است. در یک مقاله کوتاه نمی‌توان به بررسی علل این سهل‌انگاری تاریخی پرداخت، ولی می‌توان گفت که کمبود و در واقع فقدان اسناد و به ویژه داده‌های آماری قابل اعتماد از جمله عوامل مؤثر در این سهل‌انگاری بوده است.

هدف من در این یادداشت عمدتاً مطرح نمودن سؤالاتی چند راجع به کشاورزی ایران است. اما پیشاپیش باید گفت که پاسخ سنجیده به این سؤالات به بررسی جامع‌تر از کشاورزی و اقتصاد ایران در این دوره نیازمند است.^۱

در نوشته‌ای دیگر، با ارائه شواهد و مدارک در دسترس، نشان دادم که نه فقط تکنیک‌های تولیدی در کشاورزی ایران در این دوره بسیار بدوی و عقب‌مانده بوده بلکه در طول قرن نوزدهم هم دستخوش تغییر و تحول قابل ذکر نشده است. به علاوه، براین اعتقاد که امکانات آبیاری هم در طول این دوره به دلیل غفلت زعمای قوم لطمه دیده و بعضاً دستخوش خرابی بیشتر شده است.^۲ نتیجتاً تا آنجا که به این وجه از کشاورزی ایران مربوط می‌شود، نتیجه‌گیری من این است که پیش‌شرط‌های لازم برای

۱. اگر عمر و حوصله‌ای باشد، بررسی این وجوه، موضوع دو دفتر دیگر خواهد بود به همین قلم.

۲. نگاه کنید به احمد سیف: «تغییرات تکنیکی در کشاورزی ایران»، در فصلنامه *Middle Eastern Studies*، شماره ۴، اکتبر ۱۹۸۴.

۳. نگاه کنید به احمد سیف: بعضی جنبه‌های توسعه اقتصادی ایران، ۱۹۱۴-۱۸۰۰، پایان‌نامه دکتر، دانشگاه ردینگ، ۱۹۸۲، فصل ۴.

توسعه و پیشرفت این بخش وجود نداشته است. فقط در اواخر قرن، به دلیل بحران مالی دولت، فروش شماری از خالصجات به اعضای بوروکراسی حاکم از سر گرفته شد که آن‌هم به دلیل حاکمیت استبداد و گردن‌کشی‌های بعضی از حکام (برای نمونه شعاع‌الدوله در فارس) که به ضبط خالصه‌های انتقالی دست زدند، نتوانست منشاء سرمایه‌گذاری قابل توجه برای بهبود کارکرد این بخش در درازمدت بشود.^۱ به‌طور کلی، شواهدی در دست نیست که نشان دهد که این بخش از خواب چندهزار ساله بیدار شده است. بعضی از محققان بر این اعتقادند که در نتیجه باز شدن بازارهای ایران به روی کالاهای فرنگی، کشاورزی تجارتي در ایران رونق گرفت.^۲ با نظر این محققان تا حدودی موافقم، ولی به نظر می‌رسد که در پیوند با رشد کشاورزی تجارتي در ایران مقداری مبالغه شده است.^۳ و آنچه که اتفاق افتاد، صدور محصولات و فراورده‌های کشاورزی مثل ابریشم، تنباکو، پنبه... بیش از آن‌که نشان توسعه کشاورزی ایران باشد، بیانگر استیصال اقتصاد ایران برای تأمین مالی واردات بود و به همین دلیل هم بود که تولید و صدور هر کدام از این فراورده‌ها پس از چند صبحی رونق دستخوش تزلزل و کاستی گشت و اهمیت خود را از دست داد. این بی‌ثباتی تا سال‌های اولیه قرن حاضر و اهمیت یافتن نفت، که ایفاگر آن نقش شد، ادامه یافت. به هر تقدیر، هر چه که رشد واقعی کشاورزی تجارتي باشد، همگان در این مهم اتفاق نظر دارند که به دلایل گوناگون در ایران شاهد انکشاف ناموزون و نابرابر کشاورزی در مناطق مختلف کشور هستیم. برای نمونه، گیلان و مازندران از دیگر نقاط ایران ثروتمندتر بوده و به همین دلیل ساکنان آن مناطق از سطح زندگی بالاتری بهره‌مند بوده‌اند و به همین نحو، مردم در کرمان و بلوچستان به‌طور متوسط فقیرتر بوده‌اند.

۱. نظام‌السلطنه: خطرات و اسناد، باب اول، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۱۸-۱۱۷.

۲. همچنین نگاه کنید به پریس: گزارش‌های کنسولی، «اصفهان»، در اسناد و مدارک پارلمانی (بریتانیا) از این پس، به اختصار PAP، سال‌های گوناگون.

۳. جهانگیر قائم‌مقامی: نهضت آزادیخواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت، تهران، ۱۳۵۹، صص ۳۹-۲۹.

۴. برای نمونه نگاه کنید به مقاله وحید نوشیروانی: «شروع کشاورزی تجارتي شده در ایران»، در ۱۹۰۰-۷۰۰، *The Islamic Middle East*، ویراستار: A. L. Vdovitch، پرنستون، ۱۹۸۱.

۴. نگاه کنید به: «تجارتي کردن کشاورزی: تولید و تجارت تریاک در ایران ۱۹۰۶-۱۸۵۰»، در حسین کتاب.

گذشته از شرایط اقلیمی مساعد، به‌ویژه بی‌نیازی کشاورزی از آبیاری مصنوعی، نزدیکی به بازارهای در حال گسترش روسیه تزاری هم در رشد اقتصاد ایالات شمالی مؤثر بوده است. با این همه، وقتی به اسناد موجود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که کشاورزی گیلان گرچه نسبت به کشاورزی کرمان یا اصفهان بازدهی بیشتری داشته است، ولی این تفاوت فقط معلول وضعیت اقلیمی متفاوت بوده نه این‌که روش‌های تولید یا ابزار تولید متفاوت بوده است. به سخن دیگر، گذشته از شرایط اقلیمی متفاوت، از نظر کیفیت، کشاورزی گیلان یا مازندران همانند دیگر نقاط ایران بوده و همانند دیگر نقاط اقدامات ویژه وازپیش برنامه‌ریزی شده‌ای برای بهبود کشاورزی انجام نمی‌گرفته است. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد در آن مناطق هم به امکانات بالقوه توجه لازم و کافی مبذول نمی‌شده است. برای نمونه، فریزر که در سال‌های ۲۲-۱۸۲۱ از گیلان دیدن کرد، نوشت: «مخازن آبی که حفظ و نگهداری‌شان مخارج زیادی دارد و به‌منظور آبیاری مورد استفاده قرار می‌گیرد در گیلان و مازندران فراوان است.»^۱ از سوی دیگر، امان، کنسول انگلیس در رشت در ۱۹۰۰ ضمن اشاره به زیاد شدن زمین زیر کشت، این نکته درست را گفت که «قطعات وسیعی از جنگل پاکسازی شده و به زیر کشت درآمده است، ولی گیلک‌ها این مهم را درک نکرده‌اند که انکشاف همزمان امکانات آبیاری هم به‌طور مطلق لازم است و همه چیز را نمی‌توان به عهده طبیعت گذاشت. محصولات بسیار عالی مکرراً به دلیل کمبود باران از بین رفته است، آن‌هم در مناطقی که نزدیک رودخانه قرار داشته است، ولی چون سطح رودخانه از سطح زمین‌ها پائین‌تر بوده، نتیجتاً نمی‌شده که به‌طور طبیعی برای آبیاری آن زمین‌ها مورد استفاده قرار بگیرد...»^۲ در تأیید این نکته باید به اشاره گذشت که در طول ۱۹۱۰-۱۸۹۹ در ۹ مورد از ۱۲ مورد گیلان، به‌همین دلیل با خرابی و کمبود محصول برنج مواجه بوده است.^۳ در منابع علل عدم پیشرفت امکانات آبیاری روشن نشده است، ولی به اعتقاد من دو عامل زیر را می‌توان مؤثر دانست:

— استبداد حاکم بر ایران و زورگویی‌ها و بی‌قانونی حکام و صاحبان قدرت و

۱. فریزر: سفر و ماجراجاه در ایالات جنوبی کرانه‌های بحر خزر، لندن ۱۸۲۶، ص ۸۹.

۲. چرچیل: گزارش کنسولی، گیلان، در AP، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

۳. رابینو - لافانت: کشت برنج در گیلان، ۱۹۱۰، صص ۶۱-۶۰.

عدم امنیت منتج از آن انگیزه لازم برای سرمایه‌گذاری را مخدوش ساخته بود و صاحبان ثروت و سرمایه برای به کاراندازی آن‌ها در تولید احساس امنیت نمی‌کردند. - به دلیل شرایط اقلیمی مساعد، مناطق شمالی برخلاف دیگر نقاط ایران، نرخ افزایش جمعیت چشمگیری داشته است. به سخن دیگر، رشد سالانه جمعیت در آن مناطق از رشد سالانه امکانات تولیدی فراتر رفته بود. برای نمونه، مهاجرت به گیلان وضعیتی پیش آورد که مهاجران با پاکسازی جنگل‌ها که سرمایه‌ای نمی‌خواست، زمین‌ها را برای کشت آماده می‌کردند و بقیه، آبیاری آن زمین‌ها، را به‌عهده طبیعت می‌گذاشتند.

در این زمینه، بد نیست اشاره کنم که اطلاعات پراکنده در باره جمعیت گیلان، درستی فرضیه بالا را نشان می‌دهد. به نظر کیث ابوت که سال‌ها در نقاط مختلف ایران کنسول انگلیس و یکی از با اطلاع‌ترین و زیرک‌ترین مجریان سیاست‌های استعماری بریتانیا در ایران بوده نوشته است که طاعون بزرگ سال‌های ۳۱-۱۸۳۰ «تقریباً دوسوم جمعیت گیلان را هلاک کرده است»^۱ ولی در ۱۸۴۴ همو در گزارش دیگری متذکر شد که «تردید نیست که جمعیت گیلان به شدت رو به افزایش است»^۲ تخمین او از گزارش کل جمعیت ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر بود. در ۱۸۵۸ مکتزی که کنسول انگلیس در رشت بود کل جمعیت را ۱۵۰۰۰۰ نفر برآورد کرد و افزود «به این رقم باید ۴۰۰۰۰ نفر ساکنین موقت را که از دیگر ایالات برای کار به گیلان می‌آیند اضافه کرد»^۳ ابوت در گزارشی که در ۱۸۶۵ بهیه کرد، کل جمعیت گیلان را ۲۰۰۰۰۰ نفر تخمین زد.^۴ براساس برآورد دیگری که در قرن حاضر انجام گرفت، جمعیت گیلان را در ۱۹۱۰، معادل ۳۴۵۶۹۰ نفر ذکر کرده‌اند.^۵ اگرچه به درستی این ارقام اعتماد زیادی نیست و عمدتاً حالت حدس و گمان دارند، ولی اگر متوسط تخمین ابوت را برای ۱۸۴۴ به‌عنوان سال پایه در نظر بگیریم، تا ۱۹۱۰ افزایش سالانه جمعیت ۱/۶ درصد بوده است که اگر درست

۱. ابوت: «یادداشت‌هایی در باره گیلان» *Journal of Geographical Society* ۵۹-۱۸۵۸، ص ۳۹۲.
۲. ابوت: «سفرنامه مازندران و گیلان...»، ۱۸۴۴، اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا، F.O. ۲۵۱-۴۰.
۳. مکتزی: «گزارشی در باره گیلان»، ۱۸۵۸، اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا، F.O. ۶۰-۲۳۵.
۴. ابوت: گزارش کنسولی، «گیلان»، ۱۸۶۵، در PAP ۱۸۶۷، جلد ۶۷.
۵. رابینو - لافانت: کشت برنج در گیلان، ۱۹۱۰، ص ۶۰.

باشد، برای قرن نوزدهم رقم افزایش نسبتاً بالایی است.

همان‌گونه که ذکر شد، به دلیل شرایط اقلیمی نامساعد و کمبود امکانات آبیاری در دیگر مناطق، تولیدات کشاورزی در آن مناطق بی‌ثبات‌تر از گیلان بود و خرابی محصول با تکرار بیشتری اتفاق می‌افتاده است. و جالب است اگر توجه کنیم کنسول مید در ۱۹۰۰ گزارش کرد که «تجارت این مناطق [مناطق جنوبی] عمدتاً به مقدار بارانی که می‌بارد بستگی دارد، چون باران فراوان موجب رونق صادرات غلات شده و به این ترتیب موجب افزایش واردات کالاهای خارجی می‌شود»^۱ براساس اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه بریتانیا در فاصله ۳۰ سال (۱۹۰۵-۱۸۷۵) ۲۲ بار، یعنی در بیشتر از ۷۰ درصد موارد محصولات کشاورزی در مناطق جنوبی کشور به علت کم‌آبی و بی‌آبی صدمه دید.^۲ در اسناد مربوط به سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ به‌طور مستقیم از خرابی محصول صحبت نشده است، ولی برای نمونه در ۱۸۷۵ عنوان شده است که «در پی موارد متعدد تظاهرات و شورش‌های خیابانی، از ۱۲ ژانویه ۱۸۷۵ صادرات غلات از این مناطق ممنوع شده است»^۳ در ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ هم فقط به ممنوعیت صادرات غلات اشاره شده است. با سابقه ذهنی که داریم می‌دانیم که تظاهرات و شورش‌های خیابانی عمدتاً به دلیل کم‌آبی و گرانی نان بود که خود نتیجه خرابی محصول بود. بد نیست اضافه کنم که کنسول مید افزود که در ۱۸۹۸ قیمت غلات ۶۰ درصد بیشتر از معمول بوده است.^۴ نظر به موارد مکرر خرابی محصول، پرسش این است که آیا می‌توان از این

۱. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، در PAP ۱۹۰۰، جلد ۹۵.
۲. نگاه کنید به گزارش‌های کنسولی، «خلیج فارس»، راس، در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۵-۱۸۸۲، جلد ۷۰-۱۸۸۳، جلد ۷۳-۱۸۸۴/۸۵، جلد ۷۸-۱۸۸۷، جلد ۸۵-۱۸۸۵، جلد ۱۰۲-۱۸۹۰، جلد ۷۶.
۳. تالیوت: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۲، جلد ۸۲ و جلد ۸۳-۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.
۴. ویلسون: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP ۱۸۹۵، جلد ۹۹-۱۸۹۷، جلد ۹۲.
۵. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷-۱۸۹۹، جلد ۱۰۱-۱۹۰۰، جلد ۹۵.
۶. کمبال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹-۱۹۰۳، جلد ۷۸.
۷. ریچاردز: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.
۸. مک‌دوال: گزارش کنسولی، «خرستان» [کلانی‌الاصل] در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.
۹. به منابع شماره قبل مراجعه شود.
۱۰. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

تکرار برای فرضیه «تغییرات اقلیمی» در ایران حجت آورد؟ به سخن دیگر، آیا دلیلی وجود دارد که به کم شدن مقدار باران سالیانه، و در نتیجه خرابی مکرر محصول دلالت داشته باشد؟

همین جا بگویم که قصدم نادیده گرفتن سیاست‌های غلط دولت ایران و اسراف‌ها و اتلاف منابع توسط طبقات حاکم در این دوره نیست. تردیدی نیست که اگر قدرتمندان طور دیگری عمل می‌کردند، نتیجه جز این می‌شد. ولی واقعیت دردناک تاریخی ما این است که چنین نکردند. اگرچه مازاد تولید را با بی‌رحمی از کف تولیدکنندگان مستقیم درآوردند، ولی کاری که کاری باشد برای حفظ و گسترش بازدهی اقتصاد به‌طور اعم و کشاورزی به‌طور اخص نکردند و روشن است که پیامد چنین سیاست‌های غلط جز آنچه شده، نمی‌توانست باشد. منظوم از پیش کشیدن پرسش بالا، بیان این نکته است که اگر تغییری صورت گرفته باشد، که چگونگی‌اش را خواهیم دید، حتی آن تغییرات را نیز می‌توان به شکلی منتج از این سیاست‌های ناصحیح دانست. به سخن دیگر، می‌خواهم توجه را به این نکته جلب کنم که آثار سیاست‌هایی از این قبیل از ۱۸۰۰ء زندگی مبتکران و مجریان آن سیاست‌ها بسی فراتر می‌رود و باری اضافی می‌شود بر نسل‌هایی که بعدها خواهند آمد.

و اما جواب مشخص به این سؤال بسیار دشوار است. از یک سو، اهل فن، یعنی محققانی که در باره تغییرات شرایط اقلیمی مطالعه می‌کنند بر این عقیده‌اند که باید دوره‌ای طولانی‌تر از این یک قرن را در نظر گرفت.^۱ در سال‌های اخیر، اما، با آنچه که بر محیط‌زیست ما می‌گذرد به نظر می‌رسد که سرعت تغییرات در محیط زیست به مقدار زیادی به این امر بستگی دارد که بشر با طبیعت چگونه رفتار می‌کند؟ از منابع طبیعی چگونه بهره می‌گیرد؟ آن منابع را چگونه مصرف می‌کند؟ با تخمین‌هایی که اکنون در دست است، حتی دوره‌های به مراتب کوتاه‌تری را کافی می‌دانند. با این همه، به بررسی اهمیت این تغییرات احتمالی در راستای شناخت تحولات شرایط اقلیمی ایران در گستره تاریخ علاقه‌ای ندارم. چنان کاری باید توسط اهل فن صورت بگیرد. هدفم نگاهی به بعضی از پیامدهای این تغییرات احتمالی برای اقتصاد و

۱. نگارنده این نکته را مدیون پرفسور لیب، استاد دانشگاه ایست انگلند در انگلستان است که در پاسخ به پرسش نگارنده، با توضیحات مفصل در نامه چنین نوشته بود.

کشاورزی ایران است.

همان‌طور که در فصل قبل اشاره شد، بحران اقتصاد و کشاورزی ایران را باید از اواخر قرن هفدهم دانست که تا پایان دوره مورد بررسی ما ادامه داشته است. تردیدی نیست که در طول قرون هیجدهم و نوزدهم امکانات آبیاری مصنوعی در ایران به‌شدت کاهش یافت.

در نیمه اول قرن هیجدهم ایران هنوز مراحل بسیار عقب‌مانده ماقبل سرمایه‌سالاری را می‌گذراند که گذشته از محدودیت‌های خویش به‌عنوان یک نظام اقتصادی باید پیامدهای تلاشی استبداد صفویه را که به صورت سال‌های متمادی جنگ داخلی نمایانگر شده بود، با تمام تأثیرات سوئی که بر اقتصاد داشته از سر بگذراند. از این مشکلات و مصائب، کمر راست نکرده گرفتار استبداد لجام‌گسیخته نادرشاه می‌شود که اگرچه برای احیای توان اقتصاد کار چندانی نمی‌کند ولی به عوض، هزینه‌های جنگ‌های غارتگرانه خارجی هم اضافه می‌شود. «فتوحات» نادر برخلاف نظریات تاریخ‌نویسان درباری و مورخان سوپرناسیونالیست، تأثیرات منهدم‌کننده‌ای بر اقتصاد ایران می‌گذارد، چون بخش مهمی از مازاد و بخش قابل توجهی از نیروی کار در لشگرکشی نادر به هندوستان... و داغستان به هدر می‌رود. غنائم جنگی، یعنی «تولیدات» آن نحوه مصرف مازاد در کلات نادری دینه می‌شود. تولیدکنندگان مستقیم و دیگر اقشاری که سهمی در تولید و حتی توزیع دارند با مالیات‌های بی‌قاعده و مکرر به فقر و فلاکت افتاده و از هستی ساقط می‌شوند. گرچه نادرشاه بر سر همین سیاست‌ها جان می‌بازد و به قتل می‌رسد، ولی روند کاهش توان تولیدکنندگی در اقتصاد متوقف نمی‌شود بلکه در نتیجه جنگ‌های داخلی حتی تشدید می‌شود.^۱ دوره کوتاهی، در زمان کریمخان زند، صلح و آرامش حاکم می‌شود و پس از مرگ او در اواخر قرن هیجدهم جنگ‌های داخلی مجدداً شروع می‌شود که با پیروزی خاندان قاجار خاتمه می‌یابد. حتی وقایعنامه‌هایی که توسط مورخان تنظیم شده‌اند، برآوردهای وحشتناکی از میزان خرابی و کشت و کشتارها به‌دست می‌دهند. اگر بخواهم به زبان امروزی سخن بگویم، آن خرابی‌ها چیزی جز انهدام سرمایه ثابت، و آن کشتارها انهدام نیروی کار در دوران فقدان ماشین، یعنی عمده‌ترین عامل تولید در کنار

۱. نگاه کنید به فصل دوم در همین مجموعه.

طبیعت نبودند. از همین روست که وقتی مستبدین تازه به قدرت رسیده برای احیای توان تولیدی از دست‌رفته کاری نکنند، اقتصاد در کلیت خویش قابلیت تولیدی کمتری دارد.

باری، در اوایل قرن نوزدهم، علاوه بر ادامه گاه و بی‌گاه جنگ‌های داخلی بر سر قدرت، ایران درگیر جنگ خارجی می‌شود. در نتیجه، جنگ‌های اول و دوم ایران و روس بخش‌های حاصلخیز وسیعی از ایران جدا و ضمیمه روسیه می‌شود. همین تجربه، کمی بعد با انگلستان تکرار می‌شود و «جنگ هرات» به جدائی افغانستان از ایران رسمیت می‌بخشد. پس از یک دوره کوتاه در اوایل قرن که ایران بازیچه تضادها و رقابت‌های فرانسه و انگلستان است، برای بقیه قرن، ایران به صورت یک مستعمره پنهانی روسیه تزاری و انگلستان درمی‌آید. امتیازاتی را که روسیه تزاری به عنوان فاتح جنگ‌های ایران و روس بر حکومت فاسد و از درون پوکیده فتحعلی‌شاه تحمیل می‌کند به زودی چوب حراج می‌خورد و شامل بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی می‌شود. این امتیازات، تمام زمین‌ها را دربرمی‌گیرد. در حیطه سیاست، نه تنها سیاست خارجی (حتی سیاست داخلی) سلاطین سفاک قاجاریه را تعیین می‌کند، بلکه دست این قدرت‌های خارجی را در به مسند نشاندن شاه و تعیین جانشین او باز می‌گذارد. در حیطه تجارت و اقتصاد بر اقتصادی که هنوز از ضربات مرگبار جنگ‌های داخلی و خارجی قرن هیجدهم کمر راست نکرده، سیاست‌های دروازه‌های باز را با امتیازات قابل توجهی برای کالاها و تجار خارجی تحمیل می‌کند. همه این ستم‌ها در شرایطی می‌شود که اقتصاد ایران کمتر از همیشه توان رقابت دارد.

اما کشاورزی ایران در این دوران، به عنوان بخش عمده اقتصاد، باید جور این خاصه خرجی‌ها را بکشد. نه تنها فعال‌ترین و مولدترین بخش نیروی انسانی‌اش را به ارتش شاه و حکمرانان محلی می‌فرستد. بلکه باید شکم‌شان را هم سیر کند. از این گذشته، نیازها و مصارف ضروری و غیر ضروری طبقات حاکم و حرمسراهای عریض و طویل‌شان هم هست که باید عمدتاً از محصولات زمین تأمین مالی شود. برای بهبود بازدهی زمین و حتی اجتناب از کاهش آن کوچک‌ترین قدمی برداشته نمی‌شود. رابطه روستا با شهر یکسویه است. یعنی شهرها که عمدتاً زیستگاه مستبدان ریز و درشت است، به دلیل استبداد بافته در بطن آن خصلتی انگلی می‌یابد. یعنی در حالی که مازاد

را از روستا می‌مکد، به عوض، چیزی به روستا نمی‌دهد. روستاها و جماعات روستایی نسبتاً خودکفا می‌بایست شهرهای بی‌تولید را همچون باری اضافی بر دوش بکشند. صنایع دستی شهرها هم که در تقابل با مصنوعات وارداتی مضمحل می‌شود و از میان می‌رود، یعنی از آن کالاها هم اگر چیزی از شهر به روستا برود، عمدتاً کالاهای با کیفیت پائین وارداتی است. به عوض «بخش خدمات» یعنی مفت‌خوران وابسته به بوروکراسی حاکم روز به روز فربه‌تر و پرنفرت‌تر می‌شوند و بخش بزرگ‌تری از مازاد تولید روستا را می‌بلعند. مکیدن هرچه بیشتر مازاد از روستا امکانات تولیدی این بخش را کاهش می‌دهد. به این ترتیب، تعجبی ندارد که در سفرنامه پوتینجر می‌خوانیم که «جلگه‌های وسیع حوالی کرمان که متروکه شده‌اند به سرعت به صورت بیابان لم‌یزرع درمی‌آیند.^۱ سال‌ها بعد فیروز میرزا در سفرنامه کرمان خویش نوشت که در بمپور «رعایا... از گرسنگی و پریشانی حالت خودتشیکی می‌نمودند و علف می‌خوردند و نه در سر کلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات.^۲» همو می‌افزاید چون که از ملاحظه حالات آن‌ها رقت دست می‌داد، او تصمیم گرفت ۲۰ تومان ۵ شاهی میان‌شان تقسیم کند، «گفتند پول نمی‌خواهیم. پول را نمی‌توان خورد به ماها خوراکی چه ذرت... و چه گندم و جو بدهید که همه عیال و اطفال و خود ماها از میان می‌رویم.»^۳ استاک که در ۱۸۸۰ به ایران سفر کرد در کتابش نوشت که «شماره قنات در گذشته بسیار بیشتر از حالا بوده است.»^۴ او ضمن ارائه بحث مسوولی که راجع به قهقرا رفتن اقتصاد ایران عرضه می‌کند، می‌افزاید «زمین‌شناسان براین باورند که مقدار باران سالیانه در ایران در گذشته بیشتر بوده است.»^۵ اما در این باره اطلاعات بیشتری به دست نمی‌دهد. هربرت، یکی دیگر از ناظران امور ایران در قرن گذشته در گزارش پرارزش خود تحت عنوان «وضعیت کنونی ایران» راجع به مناطق مرکزی در ۱۸۸۶ نوشت، «این‌که تا چه حد شرایط اقلیمی در مناطق مختلف تغییر کرده می‌توان از نمونه زیر دریافت. جنرال هوتن شیندلر می‌گوید که چند سال قبل که

۱. پوتینجر: سفرنامه...، ص ۲۲۱.

۲. فیروز میرزا: سفرنامه...، ص ۳۱.

۳. استاک: شش ماه در ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۸۲، ص ۲۸۷.

۴. همان، ص ۲۸۳.

وی از جلگه تخت سلیمان که در ۱۱۰ سال قبل کلاً و کاملاً سرسبز بود، دیدن می‌کرد به مرد ۷۳ ساله‌ای برخورد که مدعی بود در حدود ۵۰ سال قبل تر این منطقه سرسبز و پردرخت بود. در حالی که در حال حاضر حتی یک درخت هم دیده نمی‌شود.^۱

در ۱۹۰۵ دو مهندس هلندی که نظام‌های آبیاری جنوب ایران را بررسی می‌کردند و علل از بین رفتن این نظام‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دادند، به این نتیجه رسیدند که در گذشته، جنوب ایران تا به این حد بیابان و غیر حاصلخیز نبوده است. به عقیده آنان «در گذشته، خوزستان بسیار مولد و حاصلخیز بود، ولی با از بین رفتن سیستم‌های آبیاری به حالت کنونی خویش درآمده است.»^۲ در تأیید نظر خویش افزودند که برخلاف وضعیتی که در افریقا وجود داشته، صحرا در خوزستان شنی نبوده بلکه خاک رُسی است. به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که:

— خوزستان در گذشته حاصلخیز بوده است.

— اگر سیاست‌های صحیح پیاده شود، خوزستان مجدداً می‌تواند مولد شده و کشاورزی پیشرفته‌ای داشته باشد.^۳

— در این که خوزستان در گذشته کشاورزی حاصلخیزی داشته است مدارک زیادی در دست است. در گزارشی که راجع به «کشت نیشکر در ایران» در نشریه انجمن سلطنتی هنرها در ۱۸۸۹ چاپ شد، آمده است که نیشکر به مقدار زیاد در خوزستان کشت می‌شد. زمین‌ها به وسیله کانال‌هایی که از رود کارون آب می‌آورد آبیاری می‌شده است. ولی با «نزول جندی شاپور در قرن سیزدهم به کانال‌ها توجه نشد و در نتیجه، کشت نیشکر متوقف گشت.»^۴ مقاله مذکور ادامه می‌دهد: «صدها سنگ آسیاب متروکه که در گذشته برای کشیدن عصاره نیشکر مورد استفاده قرار می‌گرفته، اکنون در همه‌جا پراکنده‌اند.»^۵ از سوی دیگر، فریدالملک در خاطرات خویش مدعی شد که «خوزستان» از نظر لغوی یعنی سرزمینی که پنبه تولید می‌کند از یک سند رسمی دولتی نقل می‌کند که چون در گذشته پنبه [خوز] به مقدار زیاد در

این ایالت تولید می‌شد، از ترکیب «خوز» و «استان» خوزستان شکل گرفت. در عین حال، او نوشته است که اکنون دیگر پنبه‌ای در خوزستان تولید نمی‌شود.^۱ آنچه که به نظر من به واقعیت نزدیک‌تر است این که «خوز» احتمالاً شکل فارسی و ایرانی شده «خوص» عربی است که گویا به معنی نیشکر است. اگر، این گمان من درست باشد، «خوزستان» را باید سرزمین نیشکرخیز دانست که با دیگر شواهد تاریخی هم جور درمی‌آید.^۲

راجع به تغییرات احتمالی در شرایط اقلیمی ایران، کرزن که کتاب ایران و قضیه ایران او هنوز یکی از معتبرترین منابع موجود در باره ایران قرن نوزدهم است، با قاطعیت بیشتری سخن گفته است. براساس نوشته او: «تردیدی نیست که با گذشت زمان شرایط طبیعی کشور تغییر کرده است. انهدام نسنجیده درختان و نابودی منابع آبی باعث نزول حاصلخیزی شده است. در حال حاضر، کمتر از سابق در ایران بارندگی می‌شود.»^۳ و همو می‌افزاید: «نشانه‌های ویرانی و انهدام فراوان و آزار دهنده‌اند. یک مسافر در پیرامون خود فقط شهرها و دهات متروک، بازارهای خالی، دیوارهای پوسیده و در حال ریزش، باغ‌ها و جلگه‌های مبدل شده به بیابان، کاروانسراهای خراب و پل‌های شکسته خواهد دید.»^۴

بعضی از نکات مطروحه کرزن در دیگر منابع تاریخی قرن گذشته هم ذکر شده است. برای نمونه، در ۱۹۰۴، یعنی ۱۵ سال بعد از سفر کرزن به ایران، چرچیل که کنسول انگلیس در رشت بود مدعی شد که مقدار باران سالیانه کاهش یافته است و دلیل عمده آن هم «از بین رفتن تعداد بی شماری درختان بلند که جذاب بارانند، است»^۵ گرچه ممکن است که شماری از این درختان برای افزایش زمین قابل کشت از بین رفته باشند. ولی به عقیده من عوامل دیگر و بعضاً مهم‌تری از افزایش زمین زیرکشت وجود داشته‌اند که باعث نابودی درختان می‌شد. فهرست‌وار به دو عامل اشاره می‌کنم:

۱. صادرات بی‌رویه و نسنجیده چوب شمشادازگیلان و مازندران که عمدتاً توسط

۱. فریدالملک: خاطرات فرید، ص ۱۵۹.

۲. خانم سلویا هابم، ویراستار فصلنامه *Middle Eastern Studies* در نامه‌ای به نگارنده این نکته را متذکر شده‌اند. از راهنمایی‌های ایشان سپاس‌گزارم.

۳. کرزن: قضیه ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۲، ص ۶۲۷. ۴. همان، صص ۲۸-۲۷.

۵. چرچیل: گزارش کنسول، «گیلان» در PAP، جلد ۱۰۱.

۱. هربرت: گزارش کنسولی، «موقعیت کنونی ایران» در PAP، ۱۸۸۶، جلد ۶۷.

۲. نقل از کیهان: جغرافیای متصل ایران، جلد سوم، ص ۵۸. ۳. همان، ص ۶۲.

۴. بی‌نام: «کشت نیشکر در ایران»، نشریه انجمن سلطنتی هنرها، ژوئیه ۱۸۸۹، ص ۶۸۵.

۵. همان، ص ۶۸۰.

جدول زیر که از گزارش‌های کنسولی گیلان جمع‌آوری شده است، تا حدودی وضعیت را نشان می‌دهد. آنچه در این جدول برای منظور ما در این نوشتار اهمیت دارد، روند نزولی چشمگیر صادرات چوب شمشاد است که مستقیماً نتیجه از بین رفتن درختان بود. در ۱۸۹۱ مقدار صادرات فقط ۱۶ درصد صادرات در ۱۸۷۵ و ۷ درصد صادرات در ۱۸۷۳ بود.

باید اشاره کنیم که کنسول رایینو در گزارشی که در ۱۹۰۶ تهیه کرد، متذکر شد که در آن سال، کلاً ۲۱۰۰ تن چوب شمشاد به ارزش ۴۴۱۴ لیره از مازندران صادر شد که ۱۲۶۰۰۰ قطعه بود.^۱ اگر در نظر داشته باشیم که برای هر قطعه یک درخت را قطع می‌کرده‌اند، در آن سال به تنهایی ۱۲۶۰۰۰ درخت شمشاد در مازندران قطع شد. از صادرات چوب شمشاد از مازندران متأسفانه اطلاع بیشتری نداریم. آمار زیر میزان صادرات چوب شمشاد در گیلان را نشان می‌دهد.^۲

صادرات چوب شمشاد از گیلان ۱۸۶۵-۱۸۹۱

ارزش به لیره استرلینگ

سال	ارزش	سال	ارزش
۱۸۶۵	۱۳۰۴۴	۱۸۷۶	۲۳۰۸۰
۱۸۶۶	۱۷۵۱۰	۱۸۷۷	۸۰۰۰
۱۸۷۱	۲۶۰۸۶	۱۸۷۸	۸۸۴۶
۱۸۷۳	۳۰۰۰۰	۱۸۷۹	۴۴۴۴
۱۸۷۴	۱۲۸۰۰	۱۸۹۱	۲۰۷۸
۱۸۷۵	۲۰۰۰۰		

۲. عامل دوم، مشکل مواد سوختی در ایران قرن نوزدهم بود. ماده اصلی سوخت در سرتاسر قرن در سراسر ایران زغال چوب بود. با وجود اشارات

تجار خارجی، به ویژه یونانی صورت می‌گرفته است. به عنوان نمونه، چرچیل گزارش کرده است که در ۱۸۷۶ حدود ۲۱۷۰ تن چوب شمشاد از گیلان به ارزش ۲۳۰۸۰ لیره استرلینگ صادر شد که کلاً ۶۰۰۰۰ قطعه بود.^۱ در نظر اول، این رقم ممکن است مهم به نظر نیاید، ولی هم افزوده است: «ندرتاً از هر درخت بیشتر از یک قطعه به دست می‌آید. در سال گذشته، ۲۰۰۰۰۰ درخت شمشاد را در گیلان و مازندران قطع کردند. به این ترتیب، درک این نکته دشوار نیست که هر که چه وسعت جنگل در این مناطق باشد، از بین بردن این همه درخت در سال، بر آب و هوای منطقه تأثیر خواهد گذاشت و به این دلیل است که در چند سال گذشته... باران کمتری در دامنه کوه‌های البرز باریده است...»^۲

اگر برنامه‌ای برای جایگزینی این درختان وجود داشت، اگر دولت وقت در فکر حفظ و حفاظت جنگل‌ها بود، تأثیر این صادرات بی‌رویه بدون تردید کمتر می‌بود. ولی می‌دانیم که نه برنامه‌ای وجود داشت و نه زعمای قوم به حفاظت جنگل‌ها علاقه‌ای داشتند. برای نشان دادن میزان علاقه یا بی‌علاقگی زعمای قوم به حفظ منابع طبیعی بد نیست به موردی اشاره کنیم که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود نقل کرده است. او ذیل خاطرات ۱۲ صفر ۱۳۱۳ می‌نویسد: «امروز شنیدم که بندگان همایون می‌خواهند جنگل مازندران را به دویست هزار تومان بفروشند. بعضی از خواص حضور عرض کرده‌اند که اینجا را اگر بفروشند زغال در طهران کمیاب بلکه نایاب می‌شود. فرموده بودند بر فرض هم شد خرواری صد تومان، به ما چه؟»^۳ عکس‌العمل ناصرالدین شاه به کنار، دلواپس خواجهگان دربار نه نابودی جنگل‌ها بلکه کمیابی گرانی زغال در تهران بود!

به هر حال، چرچیل در ۱۸۹۳ گزارش داد که در نتیجه قطع بی‌رویه درختان شمشاد در ۲۰ سال گذشته «در گیلان و استرآباد به سختی می‌توان درخت شمشاد پیدا کرد. عرضه این درخت‌ها به اتمام رسیده است.»^۴

۱. رایینو: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۲. این جدول براساس تخمین‌های آماری در منابع زیر تدوین شده است:

ابوت: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۶۷، جلد ۶۷ - ۱۸۶۷/۶۸، جلد ۶۸ - ۱۸۷۲، جلد ۵۸ - ۱۸۷۴، جلد ۶۷.

چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۶ - ۱۸۷۷، جلد ۸۲ - ۱۸۷۸، جلد ۷۴ -

۱۸۷۸/۷۹، جلد ۷۰ - ۱۸۸۰، جلد ۷۴ - ۱۸۹۳/۹۴، جلد ۹۵.

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۷، جلد ۸۲.

۲. حسن - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، ص ۱۰۲۳.

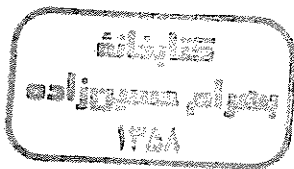
۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

مکرر به وجود معادن زغال‌سنگ سندی که دلالت بر استفاده از آن برای سوخت باشد، در دست نداریم. در این باره، کنسول استویک به نکته پراهمیتی اشاره می‌کند که به ذکرش می‌ارزد: «با وجودی که معادن زغال‌سنگ در سرتاسر سلسله جبال البرز، در نزدیکی همدان و در بسیاری از نقاط دیگر وجود دارد، همه جمعیت ایران خانه‌های‌شان را با سوزاندن زغال گرم می‌کنند. غذای‌شان را با همین زغال می‌پزند. اگر کسی بتواند محاسبه کند که چقدر چوب لازم است تا بتوان برای مصرف ده‌میلیون نفر زغال تهیه شود، آن وقت می‌توان تخمینی از شماره درختانی که در سال از بین می‌روند، به دست آورد...»^۱

مدت‌های مدید، حدوداً تا نیمه اول قرن بیستم، زمان لازم بود تا نفت بتواند تا حدودی جایگزین زغال شود. با اطلاعات محدودی که داریم، تخمین وسعت جنگل‌هایی که به این ترتیب دود شد، امکان‌پذیر نیست.

در پایان این بحث به اشاره می‌گذرم که براساس شواهدی که در صفحات قبل ارائه شد، به‌ویژه انهدام جنگل‌ها و هم‌چنین، از بین رفتن امکانات آبیاری مصنوعی که موضوع نوشتار دیگری است، شاید بتوان نتیجه گرفت که فرضیه تغییر شرایط اقلیمی در ایران، آنقدرها که در وهله اول به‌نظر می‌رسد، دور از ذهن نیست. گذشته از بی‌توجهی دولت و زمین‌داران خرابی مکرر محصول را که به آن قبلاً اشاره کردیم، می‌توان نتیجه کاهش احتمالی مقدار سالیانه باران و از دست رفتن امکانات آبیاری مصنوعی دانست. در چند مورد، خرابی محصول به صورت قحطی وحشتناکی ظهور کرد که جان ده‌ها هزار تن را گرفت. بررسی قحطی موضوع فصل نهم ما در همین پژوهش است.

وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم



اسناد موثق درباره اشکال گوناگون زمینداری و تأثیر آن بر دهقانان که پرشمارترین بخش جمعیت ایران بودند، بسیار نادر است و در این زمینه حتی در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه، پژوهش و بررسی کمتری صورت گرفته است. به همین دلیل، همچون دیگر جنبه‌های اقتصاد، اطلاعات از وضعیت دهقانان ناچیز است. مالکیت و اندازه زمین در هیچ سازمان متمرکزی ثبت نمی‌شد و در نبود یک آرشيو ملی، اسنادی که وجود داشت، یا به مرور از میان رفته‌اند یا این‌که در آرشیوهای خصوصی ضبط شده‌اند. به این ترتیب، مسائل پیش‌افتاده‌ای چون نرخ بهره مالکانه در مناطق گوناگون روشن نیست. از مقدار زمین زیرکشت، مقدار زمین سرانه و تغییرات در اندازه واحدهای تولیدی اطلاعاتی نداریم. فقط می‌دانیم که به دلیل بحران مالی دولت مرکزی در نیمه دوم قرن گذشته مقدار زمین‌های خصوصی به ضرر زمین‌های خالصه و دیوانی افزایش یافت، بدون این‌که از مقدار دقیق افزایش اطلاعاتی داشته باشیم. براساس اطلاعات پراکنده، اشکال مالکیت را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

الف) زمین‌های شاهی، یعنی زمین‌هایی که در مالکیت شاه بود. به آن‌ها زمین‌های خالصه هم می‌گفتند.

ب) زمین‌های اربابی که در مالکیت زمینداران بود.

ج) زمین‌های وقفی که در اختیار مؤسسات مذهبی، مسجد و مقبره بود و عمدتاً بامسئولیت روحانیون اداره می‌شد. تفکیک درآمدهای این زمین‌ها از درآمدهای شخصی روحانیون نه تنها آسان نیست بلکه غیرممکن است.

۱. استویک: خاطرات سه سال اقامت یک دیپلمات در ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۶۴، ص ۹۴.

د) مالکیت‌های دهقانی. زمین‌هایی که در تملک تولیدکنندگان مستقیم قرار داشت. در نبود اداره‌ای برای ثبت املاک، توزیع زمین میان انواع گوناگون مالکیت عملی نیست، ولی در عین حال می‌دانیم که زمین‌های شاهی خود به سه گروه دیگر تقسیم بود:

۱. زمین‌هایی که از طریق کدخدای ده مستقیماً به دولت بهره مالکانه می‌پرداختند.
۲. زمین‌هایی که درآمدشان به اجاره واگذار می‌شد و بازای دریافت مبلغی، شاه حق اخذ مازاد را به یکی از رجال واگذار می‌کرد.
۳. زمین‌هایی که درآمدشان به عنوان حقوق ماهیانه یا سالیانه به دارندگان شغلی در بوروکراسی دولتی واگذار می‌شد. زمین‌های گروه ۳ و ۲، که معمولاً تحت عنوان تیولداری مطرح می‌شوند، در این وجه مشترک بودند که تداوم حق بهره‌وری تضمینی نداشت؛ هرآن احتمال داشت کسی مقدار بیشتری بپردازد یا صاحب شغلی از شغل خویش برکنار شود. همان‌طور که خواهیم دید در پیوند با این زمین‌ها، ما با مخروطی از غارتگری و چپاول مواجه‌ایم که اجاره‌دار یا صاحب منصب می‌کوشید در اولین فرصت حداکثر درآمد را کسب کند.

زمین‌های اربابی یا در مالکیت شش‌دانگ شخصی بود و یا به صورت خرده‌مالکی اداره می‌شد. تفاوت بین خرده‌مالکی و مالکیت دهقانی در این بود که خرده‌مالک خود معمولاً در تولید نقش نداشت. در این گونه زمین‌ها، مسئولیت پرداخت مالیات زمین به دولت به گردن مالک یا خرده‌مالک بود. تفکیک زمین‌های دهقانی از خرده‌مالکی به این دلیل صورت می‌گیرد که در زمین‌های دهقانی بهره مالکانه‌ای به شخص پرداخت نمی‌شود، فقط کدخدا به نمایندگی از دولت یا حاکم ایالت، مالیات را جمع‌آوری می‌کند. مواردی هم بوده است که دولت، حتی مالیات از زمین‌های اربابی یا خرده‌مالکی را به اجاره واگذار می‌کرده است. در این مواقع، مالک یا خرده‌مالک سهم دولت را به شخص اجاره‌دار می‌پرداخت.

زمین‌های وقفی در تملک مساجد یا مقابر مقدسه بود و بعلاوه مواردی هم بوده

است که مالک یا خرده‌مالکی برای حفاظت تملک خویش بخشی از زمین را وقف می‌کرد که از مصادره احتمالی جلوگیری کرده باشد یا در برابر استبداد شاه و حاکم، حامی بانفوذی چون روحانی و مجتهد شهر داشته باشد. مواردی بوده است که مجتهد شهر زمین را به نفع خویش مصادره می‌کرد.

و اما در باره توزیع محصول. زمین‌های آبی با زمین‌های دیمی تفاوت داشتند و بعلاوه به دلیل اهمیتی که نظام مزارعه داشت، توزیع محصول به این هم بستگی داشت که از عوامل پنجگانه (زمین، آب، کار، بذر، و گاو نر برای شخم زدن) دهقان علاوه بر کار خود و خانواده‌اش، مالک کدام عامل دیگر هم باشد. مقدار سهم از محصول در آخر سال به تعداد عوامل تحت تملک ارتباط مستقیم داشت. این نکته را همین‌جا بگویم که در ایران قرن نوزدهم مقدار قابل توجهی زمین مورد استفاده ایلات و عشایر کوچنده بوده است که در باره چگونگی بهره‌برداری از آن‌ها و یا توزیع محصول اطلاعاتی نداریم. بی‌اطلاعی ما از اهمیت موضوع نخواهد کاست.^۱

برای بررسی وضعیت دهقانان باید از اشکال حقوقی قضایا فراتر رویم و توجه را به توزیع محصول متمرکز کنیم. در پیوند با آن باید توجه نمائیم که مازاد اخذ شده در ایران به سه گروه عمده قابل طبقه‌بندی‌اند.

۱. مالیات (Tax)، آنچه که دولت اخذ می‌کرد و از شکل مالکیت زمین مستقل بود. یعنی غیر از مواردی که بخشودگی مالیاتی اعطا می‌شد، همگان به پرداخت مالیات موظف بوده‌اند.
۲. بهره مالکانه (Rent)، رانت، که به مالکان زمین پرداخت می‌شد و ریشه در مالکیت خصوصی داشت.

۳. ترکیب بهره - مالیات (Tax-Rent combination)، که مربوط به زمین‌هایی بود که در تملک دولت یا، بهتر گفته باشیم، شاه بود. شواهد موجود براین دلالت دارند که این گروه بخش قابل توجهی در مازاد اخذ شده را تشکیل می‌داده است. به

۱. شماری از منابع قرن نوزدهم، قبایل کوچنده را تا ۲۵ درصد جمعیت برآورد کرده‌اند که به اشکال گوناگون درگیر فعالیت‌های تولیدی کشاورزی بوده‌اند. البته این هم درست است که صنایع دستی، بافتن قالی و گلیم هم در میان‌شان رواج داشته است. در همین زمینه باید گفت که این قبایل عمده تولیدکنندگان پشم و دیگر فراورده‌های دامداری هم بوده‌اند.

دلیل اهمیت ترکیب بهره - مالیات دولت، یا بوروکراسی حاکم بر ایران، نقش اقتصادی چشمگیری پیدا می‌کند و بسته به این‌که بر سر مازاد اخذ شده چه بلائی می‌آورد، بر اقتصاد تأثیرات متفاوتی می‌گذارد.

در این فصل، کوشش می‌کنیم که از وضعیت دهقانان، یعنی تولیدکنندگان مستقیم، اطلاعاتی به دست بدهیم و همان‌گونه که در صفحات آینده نشان خواهیم داد، روشن خواهد شد که این بخش عمده از جمعیت ایران، نه فقط زحمتکش‌ترین بلکه فقیرترین بخش مردم ایران بودند و از استبداد همه‌جانبه حاکم بر ایران چه مرارت‌ها و مشقات که متحمل نشدند. مالک، فرستادگان مالک، حکام محلی و فرستادگان آن‌ها، نمایندگان حکومت مرکزی، زاهدان ریایی همه و همه در اعمال فشار و زور بر دهقان حد و مرزی نمی‌شناختند. در حالی که همه این طبقات اجتماعی از ثمره کار دهقان بر روی زمین گذران زندگی می‌کردند و نه تنها خود و اعوان و انصار خود، بلکه ابزار عمده سلطه و اربابی خویش (سربازان منظم و غیرمنظم) را نیز با همین منبع تولید و بازتولید می‌کردند. همه سنگینی نظام مالیاتی بی‌قاعده و بی‌قانون ایران بر شانه‌های دهقانان داشت و اگر هم شکوه یا شکایتی می‌شد، به بهانه قیام و شورش بر ضد «بندگان همایونی» به شدیدترین وجهی با آن‌ها مقابله می‌شد.

قبل از هر چیز، این را بگویم که شواهدی در دست نداریم که دهقانان ایرانی موقعیتی شبیه سرف (Serf) در دوران فئودالیسم داشته باشند. با این وصف، به دلیل فشارهای استبدادی که در همه رده‌های مخروط اجتماعی ایران جریان داشت، وضعیتی به مراتب وخیم‌تر از سرف داشتند. اگر برای فئودال، بقای سرف به عنوان پیش شرط وجود خود او به عنوان فئودال اهمیت داشت، برای تیولدار ایرانی که از فرمایش مطمئن نبود، بقای دهقان هم نمی‌توانست موضوع با اهمیتی بوده باشد. به نظر من، ریشه بهره‌کشی وحشیانه در گستره تاریخ ایران که حتی تا حد نابودی توان تولیدکنندگی زمین هم پیش می‌رفت، در استبداد همه‌جانبه حاکم بر جامعه ایران بود.

قانون‌شکنی حکام و قدرتمندان دیگر در ایران برای کشاورزی کشور مشکل دوگانه‌ای پیش می‌آورد. از یک سو تیولداران می‌کوشیدند در کوتاه‌ترین مدت بیشترین مقدار مازاد را اخذ کنند، چون به فردای شان اطمینانی نبود، و از سوی دیگر، به همین دلیل، مقدار کمتری از آن مازاد اخذ شده را سرمایه‌گذاری می‌کردند. نتیجه

چنین نزدیک‌بینی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حتی این بود که تکنیک‌های تولید در کشاورزی ایران بدوی باقی بماند. وقتی که کل تولید ناچیز باشد، طبیعتاً مازاد تولید قابل اخذ هم مقدار قابل توجهی نخواهد بود و نبود. بی‌توجهی به حفظ و گسترش شبکه‌های آبیاری، عدم امنیت مالکیت و اخذ مالیات‌های گزاف و بی‌حساب از تولیدکنندگان مستقیم پیامدی جز گسترده‌گی فقری وحشت‌انگیز نداشت. فقر وحشت‌انگیز و گسترده به نوبه خود باعث کوچکی بازار داخلی برای محصولات غیرکشاورزی می‌شد و در کنار عدم امنیت مالکیت و خودسری‌های مکرر قدرتمندان موجب کندی سیر تحول و پیشرفت در بخش غیرکشاورزی می‌گشت. پائین بودن تولید موجب می‌شد که مازاد قابل مبادله بین شهر و روستا و حتی بین بخش‌های مختلف اقتصاد چه در شهر و چه در روستا ناچیز باشد و در نتیجه، اقتصاد ایران فاقد آن مکانیسم‌های پویایی باشد که به انکشاف ادامه‌دار نیروهای مولد در اقتصاد منجر می‌شود. صاحبان مازاد هم، همان‌گونه که قبلاً گفتیم، به دلیل عدم امنیت همه‌جانبه، به سرمایه‌گذاری علاقه‌ای نداشتند. بخشی از این مازاد به صورت طلا و نقره و برای روزمبادا به صورت دینه در می‌آمد و بخش دیگر صرف کالاهای لوکس و غیر ضروری می‌شد. در هر دوی این حالات، بازنده اصلی اقتصاد ایران بود. گفتنی است که مصارف لوکس صاحبان ثروت در ایران، غیر از قالی و شال، شامل کالاهایی می‌شد که به ایران وارد می‌شده‌اند.

هرکدام از این موانع به سهم خود در عدم انکشاف مناسبات سرمایه‌سالاری در ایران نقش داشته‌اند. در صفحات بعدی این فصل توجه‌مان را بر وضعیت دهقانان معطوف می‌کنیم.

الف) زمینه تاریخی: بازبینی مختصر

پاسخ به این پرسش که چرا در دوره مورد بررسی و حتی در قرون قبل از آن، حاکمیتی استبدادی بر ایران سلطه داشته بسیار دشوار است. اما واقعیت تلخ این است که از قرون بسیار دور، و به عبارتی در طول تاریخ مدون ایران حاکمیت همیشه استبدادی بوده است. استبداد مطلقه شاه حد و حدودی نداشت و با هیچ نظم و نظامی کنترل نمی‌شد. نه فقط شاه، که دیگر قدرتمندان هم بر لایه‌ها و طبقات مادون خویش،

همین نظم و نظام استبدادی را اعمال می‌کردند. نگاهی حتی سطحی به تاریخ طولانی و پرمخاطره ایران نشان می‌دهد که شاه هرگز زمینداری مثل دیگر زمینداران نبوده است. سلطه شاه بر دیگر اعضای بوروکراسی سلطه‌ای بود تام و تمام. یعنی، حرف آخر را همیشه شاه می‌زد. بی‌ربط نخواهد بود اگر بگوئیم شخص شاه بود که در انتخاب گرداندگان بوروکراسی نقش بسیار تعیین‌کننده داشت. مملکت و منابع آن ملک طلق شاه به حساب می‌آمد. و این که چه کسی و به چه مقدار از مازاد اخذ شده از تولیدکنندگان مستقیم بهره‌مند شود، توسط شاه تعیین می‌شد. در مواقعی که پادشاهی می‌مرد و جنگ داخلی درمی‌گرفت و ملوک‌الطوایفی حاکم می‌گشت، همان ساختار قبلی، ولی به مقیاس کوچک‌تر، خودنمایی می‌کرد تا این که پس از دوره‌ای، یکی از این خوانین محلی بر دیگر خوانین مسلط شود و حکومت مرکزی متمرکز شکل بگیرد. برای این که شمائی از گستره حاکمیت استبدادی شاه به دست بدهم، بد نیست پاسخ فتحعلی شاه را به جان ملکم با هم بخوانیم. در اوائل قرن گذشته که ملکم به ایران آمده بود، در حضور شاه از قدرت محدود پادشاه انگلستان سخن گفت، پاسخ شنید: «... پادشاه شما، آن گونه که من می‌بینم، تنها سرکلانتر کشور است... و در حالی که لبخند می‌زد، ادامه داد: قدرت او تداوم دارد، ولی لذت آور نیست در حالی که قدرت من بسیار لذت آور است. آن طرف‌تر، شما سلیمان خان قاجار و چند تن دیگر از خوانین مملکت را می‌بینید. هر آن که اراده کنم، می‌توانم گردن‌شان را بزنم. در حالی که آن خوانین را مخاطب قرار داده بود، پرسید: آیا نمی‌توانم؟»^۱

— بدون تردید، قبله عالم... اگر اراده بفرمائید...^۱

بر کسی که با تاریخ ایران آشنا نباشد، ایرادی نیست اگر گمان کند که شاه بلوف می‌زده است و یا این که خوانین، طبق معمول، تملق می‌گفتند. ولی تاریخ ایران سرشار از نمونه‌هایی است که این ارزیابی را رد می‌کند. در اینجا به اختصار، از قرن نوزدهم نمونه‌هایی به دست می‌دهم:

در ۱۸۰۱ وقتی فرمان عزل حاج ابراهیم کلانتر صدراعظم بر قدرت فتحعلی شاه صادر شد، فرمان دیگری هم برای از بین بردن حاجی و همه بستگان او «شرف صدور» یافت. «فرستادگانی مخفیانه از دربار به شهرهای محل اقامت وزیر و بستگان

۱. ملکم، جان: مشاهداتی در باره ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۲۸، جلد ۲، صص ۳۸-۱۳۷.

او اعزام شدند و در یک روز معین، ۱۵ آوریل ۱۸۰۱، با یک حرکت برنامه‌ریزی شده احکام را اجرا کردند. بعضی کشته شدند. شماری را کور کردند و تمام اموال‌شان را ضبط شد...^۱

حاجی ابراهیم که در به حکومت رسیدن سلسله قاجاریه، نقشی تعیین‌کننده ایفاء کرده بود به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید.

جانشین فتحعلی شاه، محمدشاه که در حرم حضرت امام رضا سوگند خورده بود خون قائم‌مقام را نریزد، دستور داد آن صدراعظم فرزانه و ایران‌دوست را خفه کنند تا به قولش وفا کرده باشد.

ناصرالدین شاه، هم اولین صدراعظم خود، میرزا تقی‌خان امیرکبیر را کشت؛ با وجودی که امیر در عین حال داماد شاه هم بود و خواهرش را به زنی داشت. بعضی‌ها ناصرالدین شاه را قاتل میرزا حسین خان سپهسالار هم می‌دانند که در خراسان مسموم شد.

به گمان من، حاکمیت استبدادی در ایران شرایطی فراهم کرده بود که من از آن تحت عنوان «برابری بی‌معنا» نام می‌برم. یعنی در برخورد به مستبد مطلق، شاه، همگان از صدراعظم‌های پر قدرت گرفته تا فلان دهقان بی‌نام و نشان با هم در هیچ بودن و فاقد قدرت بودن برابر بودند. قتل جنایت‌بار میرزا تقی‌خان به همان آسانی صورت می‌گیرد که قتل فلان آفتابه‌دزد دربار که به قول اعتمادالسلطنه، ناصرالدین شاه مقداری شراب بُرد و نوشید و بر مراسم اعدام آن بخت برگشته در دربار نظارت مستقیم داشت.^۲ لازم به ذکر است که در نظام بی‌قانون و قانون‌گریزی چون آنچه که بر ایران حاکم بود، هرم قدرتی شکل می‌گیرد که در رأس آن شاه با قدرت مطلق نشسته است. هر لایه این هرم اگرچه در برابر لایه بالاتر هیچند و به حساب نمی‌آیند، اما دارای همان قدرت نامحدود و کنترل‌ناشدنی بر لایه‌های زیرین خودند. برای نشان دادن چگونگی عملکرد این هرم بد نیست نمونه‌ای نقل کنم. ملک‌زاده در کتاب انقلاب مشروطیت نقل کرده است که در تهران حلوافروشی جلو امیرکبیر را می‌گیرد و از شخصی که حلوا خورده ولی پولش را نمی‌پردازد، شکایت می‌کند. منطبق عامیانه

۱. پیکو، ایچ: «پادداشت‌هایی در باره زندگی‌نامه خاندان سلطنت، اشراف، تجار...»، اسناد محرمانه، شماره ۷۰۲۸، ۱۸۹۷، ص ۷۷.

۲. اعتمادالسلطنه، حسن: روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۵۰، صص ۷۸-۷۷۷.

حکم می‌کند که امیر از متهم نیز پرسش کند و بعد تصمیم بگیرد. ولی امیر بدون معطلی دستور می‌دهد شکم متهم را پاره کنند تا چگونگی جریان روشن شود. یکی از همراهان امیر دل به دریا می‌زند و می‌پرسد، اگر حلوا نخورده بود، چه می‌شود؟ امیر پاسخ می‌دهد، دستور می‌دهم شکم حلوا فروش را به خاطر دروغی که گفته است، پاره کنند.^۱ امیر کبیر یکی از صدراعظم‌های مردم‌دوست ما بود، از دیگران که جز این بودند، چیزی نمی‌گویم. باری، هر چه که مبدأ و منشاء حاکمیت استبدادی در ایران بود، در طول تاریخ ماهیت آن ثابت ماند و تغییر نکرد.

از قرن شانزدهم به این سو، موقعیت شاه با توسل به تئوری «موهبت الهی بودن سلطنت» تقویت شد. سوءاستفاده روحانیون درباری از این «تئوری» و ادغام هر چه بیشتر سلطنت و «مذهب درباری» در یکدیگر وضعیتی فراهم آورد که بر همه ابعاد اجتماعی ایران تأثیر گذاشت. در پیوند با مقوله مالکیت زمین، این تصور که مستبد اعظم یعنی شاه تنها مالک بحق و قانونی زمین است، و قبلاً توسط نظام‌الملک مطرح شده بود، مشخص‌تر و بارزتر گشت. نظام‌الملک در قرن یازدهم میلادی نوشت: «مقطع‌ها بدانند که ملک و رعیت همه متعلق به سلطان است.»^۲ البته چه در آن دوره و چه بعدها، انتقال موقت حق بهره‌مندی از مازاد به دیگران معمول بود و همان گونه که لمبتون متذکر شد، «مقایسه مدارک و واگذاری اقطاع در دوره سلجوقیان با اسناد مشابه مربوط به دوران صفویه آنچه که اهمیت دارد، بکارگیری زبان و واژگان متفاوت است. در اسناد مربوط به دوره سلجوقیان مقطع از این نظر موظف به رعایت حال رعایا است، چون رعایا امانتی از سوی خداوندند، ولی در اسناد مربوط به عصر صفویه رعایت حال رعایا از این نظر لازم است که آن‌ها به جان سلطان دعا کنند. البته نه به آن خاطر که گناهکاری در طبیعت سلطان است و به دعا‌های رعایا نیازمند می‌باشد. دلیل عمده آن است که وظیفه اصلی رعایا، به عنوان شهروندان، دیگر عبادت به درگاه خدا نبوده بلکه عظمت بخشیدن هر چه بیشتر به سلطان است. آنچه که بر آن باید تأکید شود، تغییر کرد و سلطان با کنار زدن هر چیز دیگر، به صورت عامل

مرکزی و اساسی درآمد.»^۱

شواهدی که از دوره صفویه در اختیار داریم، ارزیابی لمبتون را تأیید می‌کند. برای نمونه، هربرت که در اوایل قرن هفدهم به ایران سفر کرد، نوشت: «در ایران، ترکیه و دیگر کشورهای مسلمان، . . . قدرت مطلقه سلطان با هیچ قانونی محدود نمی‌شود.»^۲ بعلاوه، «زندگی و مرگ مردم در دست شاهان است. بدون محاکمه، مجازات می‌کنند و بدون کوچک‌ترین توجه به حق، اموال و دارائی‌هایشان را مصادره می‌کنند. این مسئله به‌ویژه در مورد ثروتمندانی که می‌میرند، صادق است.»^۳

وقتی که وضعیت قشرها و طبقات بالای جامعه این گونه باشد، تعجبی ندارد که «در اینجا [ایران] مثل دیگر نقاط آسیا دهقانان برده‌اند و نمی‌توانند چیزی را مایملک خویش بدانند.»^۴ مشاهدات هربرت با مشاهدات برنیه که در فاصله سال‌های ۶۸-۱۶۶۵ به‌طور وسیعی در ایران و دیگر مناطق منطقه سیاحت کرد، جور درمی‌آید. به نظر برنیه «سه کشور ترکیه، ایران، هندوستان در پیوند با زمین و دیگر مستغلات هیچ درکی از اصل 'مال من، مال تو' [مالکیت خصوصی] ندارند. و حالاً که احترام به حق مالکیت [خصوصی] را از دست داده‌اند. . . باید دیر یا زود نتایج طبیعی این وضعیت، یعنی استبداد، ویرانی و فلاکت را تجربه کنند.»^۵ همو افزود که شاه به عنوان تنها مالک کشور بخشی از درآمدهای زمین را به جای مزد و حقوق به نظامیان و حکام وامی‌گذارد. این نظام زمینداری و شیوه واگذاری باعث پیدا شدن نیمه مستبدان شده است. آن‌هایی که این حق موقتی به آن‌ها واگذار می‌شود، «بر دهقانان حاکمیت مطلق دارند، و نه فقط بر دهقانان که بر تجار و صنعتکاران شهرها و دهات تحت سرپرستی خود هم. . .»^۶ از نظر برنیه، موقعیت ایران را باید «شرایط شرم آور برده‌داری» نامید، که به دلایل زیر مانع پیشرفت اقتصادی و گسترش تجارت می‌شود:

— وقتی کسی از ثمره کارش محروم شود، «انگیزه‌ای برای تولید و تجارت نخواهد داشت.»

۱. لمبتون، آ. ک. اس: مالک و زجاج در ایران، آکسفورد، ۱۹۶۹، ص ۱۰۵.

۲. هربرت، تی: مسافرت در ایران ۲۹-۱۶۱۷، چاپ جدید، لندن، ۱۹۲۸، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۲۲۷. ۴. همان، ص ۲۴۷.

۵. برنیه، اف: مسافرت در امپراتوری مغول‌ها، جلد اول، چاپ جدید، لندن، ۱۸۲۶، ص ۲۶۳.

۶. همان، ص ۲۵۳.

۱. نقل از ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، ۱۳۲۹، ص ۱۸۵.

۲. نقل از راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۳، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱۰.

– طلاونقره از جریان خارج شده و «در اعماق زمین به صورت دقینه درمی آید»^۱ پیامد سلطه بی قانونی و عدم امنیت بسیار عمده بود. بر تیه ادامه می دهد، «دهقانان نمی توانند از پاسخ به این سؤال طفره برونند که چرا من باید عمرم را تلف کنم تا یک آدم مستبد سر بزنگاه برسد و همه دار و ندار مرا تصاحب کند و حتی برای من آنقدر هم باقی نگذارد که من به زندگی نکبت بار کنونی ادامه بدهم»^۲.

در ظاهر امر، عکس العمل بالا ممکن است غیر عقلانی به نظر آید، ولی با شرایطی که در ایران وجود داشت، نگرشی جز این غیر عقلانی بود. در نتیجه، عمده ترین پیامد استبداد این بود که زمین کافی تحت کشت در نمی آمد و اقتصاد با بیماری مزمن کمبود سرمایه گذاری روبه رو بود. در چارچوب مناسبات حاکم بر جامعه ایران، حتی رفتار عاملان بوروکراسی هم می تواند عقلانی ارزیابی شود. به نظر بر تیه، ایشان می توانند این گونه استدلال کنند: «چرا باید شرایط نامساعد زمین برای ما مسئله آفرین باشد؟ و چرا، ما بایستی پول و وقت مان را برای باورتر کردن آن صرف کنیم؟ هر آن امکان دارد که از ما پس بگیرند. پس، بهتر است هر آنچه می توانیم باج بستانیم؛ گرچه دهقانان ممکن است از گرسنگی تلف شوند»^۳.

دیگر ناظران هم تصویر مشابهی به دست داده اند. سانسون که در سال های ۹۱-۱۶۸۳ در ایران زیسته است، نوشت: «می توان به راحتی گفت که همه ایران ملک طلق شاه است. اگرچه هستند کسانی که مقدار زیادی زمین دارند، ولی این زمین را به صورت بخششی از سوی شاه می نگرند که نه فقط موقعی که مغضوب می شوند بلکه همیشه شاه می تواند پس بگیرد. فرزندان باوفاترین خدمتگزاران شاه، اگر شاه نخواهد، چیزی به ارث نخواهند برد»^۴. به نظر او، حکومت هیچ کشوری به اندازه حکومت ایران استبدادی نیست. بی حد و حصر بودن قدرت شاه به حدی است که برای اجرای فرمان، نوشته و یا فرمان کتبی لازم نیست. شاه در ایران «اموال مردم را می تواند ضبط کند و یا دستور کشتن آنان را بدهد، بدون این که به 'شورای سلطنت' اطلاع بدهد»^۵. نادیده گرفتن حق وراثت، که در بالا اشاره شد، موجب شد که طبقه زمینداری مستقل و مختار از شاه در ایران شکل نگیرد و به وجود نیاید.

۱. همان، صص ۵۵-۲۵۴. ۲. همان، صص ۲۵۶. ۳. همان، صص ۲۵۶. ۴. سانسون، پ: موقیت کونی ایران، لندن، ۱۶۹۵، صص ۶۸. ۵. همان، صص ۷۷-۷۸.

حاکمیت استبدادی حاکم بر ایران در قرن هیجدهم نیز چون قرون ماقبل ادامه یافت. حتی می توان ادعا کرد که استبداد حاکم در قرن هیجدهم، به ویژه در دوره سلطنت نادرشاه، بی رحم تر و خشن تر بود. یکی از ناظران نوشت که «مالیات های باورنکردنی مردم را چون کرم لخت کرده است»^۱. همین الگوی کلی در قرن نوزدهم هم ادامه یافت. مناسبات گسترده تر با اروپا و روسیه تزاری باعث تخفیف حاکمیت استبدادی مطلقه در ایران نشد.

به نظر لمبتون، «مطلق بودن ماهیت سلطنت و باور به تقدس شخص شاه از دوره صفویه به قاجارها به ارث رسید»^۲. در این زمینه نکته زیر به قدر کفایت گویاست: «ایرانی ها به شاهان خود خصلت تقدس بودن بخشیده اند و [به همین دلیل]، او را ظل السلطان می نامند... و حتی برای او معنویتی روحانی قائلند...»^۳.

پیامد عملی این معنویت، نهادی شدن استبداد در ایران بود و در تحت چنین نظامی «کمتر کسی به کشت می پردازد، چون می داند که حاصل کارش ممکن است به دست هرکسی برسد، غیر از خودش و به همین دلیل است که به زندگی بخور و نمیر راضی اند»^۴.

فریزر نیز با همین نظر موافق است و در کتابی که در ۱۸۲۵ چاپ کرد، می خوانیم: «بزرگترین اشراف ایران در معرض خطر همیشگی اند، یعنی جان و مالشان در امان نیست»^۵. به نظر او، مهم ترین عامل بازدارنده پیشرفت ایران «عدم امنیت مال و جان است که نتیجه ماهیت حکومت است» و ادامه می دهد که این مسئله «بر فعالیت مردم و کار و کوشش آن ها تأثیر خواهد داشت» زیرا هیچ کس برای تولید کار نخواهد کرد، «چون می داند که نتیجه زحمتش را آنی دیگر از او باز می ستانند»^۶.

ویرینگ که در اوائل قرن نوزدهم به ایران سفر کرد، استبداد را از دیدگاه دیگری بررسی کرد و نوشت: «وقتی زندگی همگان در دست یک نفر باشد مالکیت،

۱. نقل از لمبتون، همان، صص ۱۳۳. ۲. همان، صص ۳۶-۱۳۵.

۳. همان، صص ۱۳۶-۱۳۵.

۴. موریه، جیمز: گزارش، تاریخ ۱۰ ماهه ۱۸۱۰ در اسناد وزارت امور خارجه (انگلستان)، ۷-۶۰، P.O.

۵. فریزر، ب: شرح مسافرت به خراسان در ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲، لندن، ۱۸۲۵، صص ۱۷۱.

۶. همان، صص ۱۹۰.

رضایت خاطری ایجاد نمی‌کند.^۱

از دیدگاه مکتزی که کنسول بریتانیا در گیلان بود، «به اصطلاح دولت» در ایران چیزی نیست جز «یک نظام گسترده راهزنی و سرکوب»^۲ و با آنچه که از عملکرد دولت در آن سال‌ها می‌دانیم، سخنی گفته است نغز و بجا. ولی در نیمه دوم قرن نوزدهم خرابی اوضاع اقتصادی و بخصوص بدی وضع مالی دولت باعث تضعیف استبداد شد و این استبداد تضعیف شده بود که در چند مورد ناچار شد عقب‌نشینی کند. به عنوان نمونه، امتیاز رویتز و امتیاز رژی در چنین شرایطی لغو شدند.

از نظر اقتصادی، سوء مدیریت نتایج ناگواری به وجود آورد. به عنوان نمونه، به توازن رسانیدن بودجه دولت عملاً غیرممکن شد و در نتیجه، استقراض و به ویژه استقراض خارجی شروع شد که پیامدهای سیاسی خاص خود را داشت. واقعیت این بود که در حالی که هزینه‌های دولت افزایش می‌یافت، افزودن بر درآمدها عملی نبود. عدم توازن در بودجه دولت، شاه را مجبور ساخت که به فروش زمین‌های خالصه متوسل شود و این شیوه بدوی «خصوصی سازی» را در پیش بگیرد. قدرت روزافزون خریداران این زمین‌ها، تضعیف هرچه بیشتر شاه را به عنوان یک نهاد سیاسی به دنبال داشت و این استبداد تضعیف شده شاه بود که هدف اصلی مشروطه‌طلبان در دهه اول قرن بیستم واقع شد. در این دوره، به گمان من، به طور عمده زمینداران کوشیدند قدرت نامحدود شاه را که از صفویه به این سو، توجیهای روحانی و مقدس‌مآبانه‌ای هم پیدا کرده بود - تحت کنترل درآورند. بررسی زمینه‌ها و دستاوردهای نهضت مشروطه‌خواهی از محدوده این بررسی فرا می‌گذرد که به وقت دیگر واگذار می‌شود. اما گفتنی است که انقلاب مشروطیت، چون نوزادی نارس، سقط شد؛ و آنچه که انجام گرفت، انتقال ناکامل و ناکافی قدرت از شاه و دیگر وابستگان بوروکراسی به ارگان‌های انتخابی بود. تازه، عمده‌ترین این ارگان‌ها، یعنی مجلس و هیئت دولت، عمدتاً در کنترل زمینداران و نمایندگان آن‌ها بود و به همین دلیل، هم مجلس و هم دولت کوشیدند اقدامات مستقل توده مردم را تحت کنترل درآورند. سازمان‌های

سیاسی که مستقل از این دو تشکیل شدند، مثل انجمن‌های ایالتی، از همه‌سو، زیر ضرب به مشروطه رسیدگان قرار گرفتند. نیروها و عناصری که عمدتاً نمایندگان گذشته ایران بودند، به جنبه‌های دموکراتیک انقلاب مشروطه دست درازی کردند و در سرکوب آن از هیچ کاری فروگذار نکردند. و از همین رو، انقلاب مشروطیت بیش از آن‌که نشان‌دهنده پیروزی یک طبقه اجتماعی بر نظام‌های سیاسی قبلی باشد، نشان‌دهنده سازش خیانت‌بار نمایندگان نظام استبدادی گذشته زمینداران و سوداگران نوکیسه جدید بود. به همین دلیل، به جای نابودی استبداد، استبداد را نهادی کرد و در پوششی «نیمه مدرن» برای چندین دهه بر ایران مسلط گردانید.

ب) استبداد و دهقانان

دلیل اصلی انتخاب دهقانان به عنوان موضوع این پژوهش این است که در دوره مورد بررسی، ۹۰-۸۰ درصد از کل جمعیت ایران در کشاورزی شاغل بوده‌اند. و آن ۲۰-۱۰ درصد دیگر هم، علاوه بر مواد غذایی مصرفی خویش، برای مواد اولیه‌ای که در کارگاه‌های شان مصرف می‌شده است، به کشاورزی و دهقانان وابستگی داشته‌اند. به این ترتیب، شناخت بهتر از موقعیت این اکثریت عظیم برای شناخت بهتر از جامعه ضروری است. از جمله مسائل با اهمیت برای شناخت بهتر از موقعیت دهقانان، چگونگی اخذ مازاد تولید از آنان است که براساس همه شواهد موجود، در دوره مورد بررسی تابع هیچ قاعده و قانونی نبود. بعلاوه، در این دوره، هیچ گونه نهاد حقوقی یا اقتصادی برای حمایت از مالکیت خصوصی وجود نداشت. تا آنجا که می‌دانیم، هیچ دفتر ثبت اموال که در آن مقدار زمین زیرکشت یا محصول برداشتی و یا مالیات پرداختی ثبت شده باشد هم وجود نداشت. مستوفیان ایالات دفتری داشتند که ظاهراً می‌بایست بر آن اساس عمل می‌کردند، ولی در بیشتر موارد اطلاعات مندرج در این دفاتر قدیمی بود و نمی‌توانست مفید فایده‌ای باشد. بعلاوه و مهم‌تر این‌که دلیلی وجود ندارد که نشان بدهد مستوفیان براساس این دفاتر عمل می‌کرده‌اند. مادام که اضافات اخذ شده با شاه و صدراعظم و دیگر قدرتمندان تقسیم می‌شد، مشکلی پیش نمی‌آمد و مرجعی هم برای دادخواهی وجود نداشت. از سوی دیگر، به علت فقدان اسناد مربوط به ثبت زمین و یا حداقل، از دسترس به دور بودن آنچه که ممکن

۱. وبرینگ، ای. اس: مسأله به شیراز از طریق کاروون، پهبی، ۱۸۰۴، ص ۷۲.

۲. مکتزی، سی. اف: گزارش، تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۶۱، در اسناد وزارت امور خارجه (انگلستان)، F.O. ۶۰-۲۵۹.

است در بعضی از آرشیه‌های خصوصی محفوظ مانده باشد، بررسی نرخ واقعی مالیات اخذ شده و یا رانت پرداختی عملاً ناممکن است، ولی براساس اطلاعات پراکنده‌ای که داریم می‌دانیم که پرداخت مازاد محصول (چه به صورت مالیات و چه به صورت رانت) به صورت جنسی در مقایسه با پرداخت نقدی، معمول‌تر بوده است. بعلاوه مستقل از شکل حقوقی مالیات، خصوصی یا دولتی، خود سرانه بودن مقدار مازاد اخذ شده که در واقع بیان عینی فقدان یک چارچوب قانونی در حمایت از مالکیت خصوصی بود، نیز خصیصه برجسته مناسبات تولیدی در ایران در آن دوره است.

برای اجتناب از سوءتفاهم باید اضافه کنم که در ایران قبل از مشروطه، هم سلطنت به‌عنوان نماد بیرونی استبداد غیرمذهبی و هم روحانیون به‌عنوان مجریان احکام شرع و در اصل مجریان شاخه دیگر قدرت سیاسی، اگرچه بر تقدس مالکیت خصوصی تأکید داشته‌اند، ولی در عمل خود چنین تقدسی را مکرراً زیرپامی گذاشته‌اند و با اقدامات خودسرانه که محدود به هیچ قانونی نبود، خود مسبب بیشترین بی‌ثباتی‌ها در حوزه مالکیت می‌شدند. پس، غرض از بیان آنچه بیشتر گفته شد، عطف توجه به بی‌ثباتی و عدم امنیت برای مالکیت خصوصی در ایران قرن نوزدهم است، نه فقدان مالکیت خصوصی.

در زمین‌های دولتی حق جمع‌آوری این مازاد با بی‌نظمی تمام به مزایده گذاشته می‌شد، و خودسرانه بودن ساختار سیاسی ایران به حدی بود که هیچ برنده مزایده‌ای مطمئن نبود که برای مدتی می‌تواند برای اخذ مازاد برنامه‌ریزی کند. امکان داشت و اتفاق می‌افتاد که حاکمی قبل از رسیدن به محل مأموریت خود عزل می‌شد. چرا که منتظر الحکومه دیگری به شاه یا صدراعظم رشوه کلان‌تری پرداخته بود. روال کار به این صورت بود که حاکم، حوزه تحت حکومت خود را به واحدهای کوچک‌تر تقسیم می‌کرد و این واحدها خود باز تقسیم می‌شدند و به این ترتیب، سلسله مراتبی از انگل و راه‌های اجتماعی شکل می‌گرفت که هرکس بسته به انصاف و قدرت اعمال زور، واحد مادون خود هر آنچه که امکان داشت، اخذ می‌کرد. ناگفته پیداست که در نیت امر، فشار اصلی بر دوش تولیدکنندگان اصلی یعنی دهقانان بود. در مورد زمین‌های خصوصی هم اساس کار به همین نحو بود، ولی گسترده‌گی دستگاه انگل‌پروری

دولتی را نداشت. در زمین‌های خصوصی هم، مباشر و مشاور و منشی ... و کدخدا بودند که به نیابت از سوی ارباب، در حوزه فعالیت خود مستبدان حقیری بودند که هر کار دلشان می‌خواست، می‌کردند.

حاج سیاح در خاطراتی که از خود به‌جا نهاده است، اطلاعات پرارزشی از فقر و نداری دهقانان به‌دست می‌دهد. برای مثال، وقتی پس از ۱۸ سال دوری به ایران باز می‌گردد، از جمله می‌نویسد: «... انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرف‌ها از گل ساخته، خودشان با این که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو به‌قدر سیر خوردن ندارند. سال به‌سال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهنشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه‌لباسی به لباس آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلائی برایشان وارد شده است...»^۱

این شیوه اداره زندگی اقتصادی، نه فقط به بهره‌کشی بیشتر از تولیدکنندگان مستقیم منجر می‌شد بلکه به نفع دولت‌های آن روزگاران هم نبود. کم نبودند ناظران غیرایرانی که آن‌ها هم با بیش و کم تفاوتی تصاویر مشابهی به‌دست داده بودند. لوئیس پلی که سال‌ها به‌عنوان نماینده دولت بریتانیا در ایران زندگی کرد، نوشت: «یکی از پیامدهای این نظام اجاره‌داری این است که بزرگان بسیار بیشتر از آنچه که به خزانه دولت می‌رود اجاره می‌پردازند. برای مثال، الف حکمرانی ایالتی را از شاه اجاره می‌کند به مبلغ 'ب' به اضافه 'ث' که در واقع رشوه‌ای است که باید پرداخت. مثلاً 'ب' معمولاً ثابت است، ولی 'ث' هر ساله تغییر می‌کند. الف به نوبه خوددهائی را که از شاه اجاره کرده به دیگران اجاره می‌دهد. شخص 'ز' چند ده را از الف اجاره می‌کند و خود هر ده را جداگانه به 'ف' اجاره می‌دهد. 'ف' به نوبه خود به 'ق' مأموریت می‌دهد که به نیابت او اجاره‌ها را از زارعین جمع‌آوری کند. ناگفته پیداست که هر کدام می‌کوشند از این قراردادها نفعی هم ببرند. به این ترتیب، بزرگان به‌جای این که مبلغ 'ب' را بپردازند که به خزانه شاه برود باید مبلغ 'ب' + 'ث' را به اضافه آنچه که 'د' و 'ف' و 'ق' به جیب می‌زنند، بپردازند. زارع نمی‌تواند بپردازد. 'ق' به

۱. سیاح، محسن‌علی: خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، تهران، ۱۳۴۱، ص ۱۳۷.

ف' شکایت می‌کند و 'ف' به 'ر' و 'د' به 'الف' که با پایتخت قرارداد بسته است. 'الف' به اجاره‌داران ثانوی اجازه اعمال زور می‌دهد و آنان نیز چنین می‌کنند. سال بعد، بعضی از زارعان ده را ترک می‌کنند و بخشی از زمین‌ها کشت نمی‌شود. از مردم ایالات، آن گونه اجاره و مالیات اخذ می‌شود که انگار با تمام شدن مدت اجاره حاکم، دنیا قرار است به آخر برسد...^۱

تصویر درخشان بالا، حاکی از وجود یک تصاعد حسابی از غارتگری است که از شخص شاه شروع می‌شود در تحتانی‌ترین لایه خویش به زارعین ختم می‌گشت. هر واحدی و هر لایه می‌کوشید که از لایه مادون حداکثر ممکن را به هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر بود، اخذ کند. همه گیر بودن این نظام مبتنی بر غارت و چپاول به حدی بود که در کمتر نوشته‌ای است - بجز تاریخ‌های رسمی - نمونه‌هایی از آن عرضه نشده باشد. هربرت در گزارش محرمانه‌ای که در سال ۱۸۸۶ تهیه کرد، نوشت: «همهٔ املاک شاهزاده [ظل‌السلطان] را در اصفهان سام‌الدوله اجاره کرده است. او به نوبه خود این املاک را به شخص دیگری اجاره داده، این شخص هر بهار به این املاک سرکشی کرده و محصولات را ارزشگذاری می‌کند و سپس فرد دیگری را می‌گمارد که کارها مطابق میل انجام شوند. در پائیز شخص دیگری برای جمع‌آوری اجازه اعزام می‌شود. تمام این آدم‌های مختلف باید چیزی گیرشان بیاید و چون مزدی هم نمی‌گیرند، بدیهی است که همه این به جیب‌زدن‌ها باید از کیسه زارعین تأمین بشود...»^۱

متأسفانه از حدود و کمیت غارت آمار قابل اعتماد نداریم. با این همه، کرزن معتقد بود که «در ایران همه می‌دانند که حداقل دریافتی‌های اضافی به‌طور متوسط $\frac{۲}{۳}$ درصد است.»^۲ از سوی دیگر، فوریه که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران سفر کرد، در مورد کرمانشاه نوشت که حاکم «اگر خود را به اخذ دو و حتی سه برابر مالیاتی که اهالی قرار است بپردازند، راضی کند، مصیبت چندان غیرقابل تحمل نخواهد بود.» ولی «او مردم را لخت کرده است. در مناطق تحت حکمرانی او بدبختی ابعاد

۱. پلی - لوئیس: گزارشی در باره قبایل سواحل خلیج فارس ۱۸۷۴، نقل از کرزن، ان: ایران و قبیله ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۹۲، ص ۴۴۳.

۲. هربرت، آ: اوضاع داخلی ایران، اسناد محرمانه، شماره ۵۳۹۲، ۱۸۸۶.

۳. کرزن، همان، جلد اول، ص ۴۴۳.

وحشتناکی دارد. زارعین به سختی نانی برای خوردن دارند و وقتی هم به دربار شکایت می‌کنند و تظلم می‌خواهند، به‌عنوان یاغی و شورشی آن‌ها را به فلک می‌بندند.^۱

زیاد بودن فشار مالیاتی بر گروه زارعین را از دیگر منابع هم می‌توان دریافت. مکنزی، برای نمونه در ۱۸۶۱ به این نکته اشاره کرد که سربازان در ایران حقوق نمی‌گیرند و «مجبورند همان‌طور که من در سفرم به خراسان در ۱۸۶۰ شاهد بودم، با غارت و چپاول زندگی کنند.»^۲ این که کدام قشر اجتماعی به‌طور کلی موضوع این چپاول‌ها بودند، نیز در منابع قرن گذشته مشخص شده است. الکساندر که یکی از کارمندان سفارت انگلیس بود، در سفری که در ۱۸۱۷ در داخل ایران داشت نتوانسته بود از دهی در آذربایجان سیورسات بگیرد، از کدخدای ده علت را پرسید، پاسخ شنید که: «شاه در سفر اخیرش به اردبیل در اینجا توقف کرد و همراهان او مثل همیشه اسب‌ها و چارپایان همراهشان را در مزارع گندم ما را کردند و گندم‌زارها همه از بین رفته است. شترها را هم در مزارع پنبه رها نمودند...»^۳

این نکته هم قابل توجه است که بوروکراسی فاسد حاکم بر ایران برای خدمتگزاران حقوق‌بگیر دولت‌های خارجی هم حق و حقوقی از کیسه زارعین ایرانی قائل بود. قبلاً اشاره کردیم که بی‌قانونی موجود فقط مختص به شاه نبود. هر انگل‌واره‌ای که در بوروکراسی حاکم شغلی داشت در برابر اقشار مادون خود دیکتاتور مطلق بود. گیبونز گزارش کرده است که در ۱۸۳۰ در حالی که بخش وسیعی از کشور را طاعون بزرگ فرا گرفته بود به عباس میرزا فرمان داده شد که برای خواباندن شورش کرمان به آن ایالت لشکرکشی کند تا «امنیت و قانون» در آن سرزمین احیاء شود. سربازان «حافظ امنیت و قانون» به هر جا که رسیدند، غارت کردند و هر آنچه را که بردنی بود، بردند. به طوری که در سر راه قشون، زارعین دهات را ترک می‌کردند و این‌ها و عشایر برای فرار از غارت شاهزاده به نقاط دور دست گریختند. سرانجام به ده بونی‌یات، ده زیبایی بین اصفهان و کرمان رسیدند. ولیعهد اجازه داد که «باغ بسیار

۱. فوریه، جی. پی: مسافرت باکاروان و سیاحت در ایران... در ۱۸۴۵، لندن، ۱۸۵۶، صص ۲۶-۲۵.

۲. مکنزی: گزارش، تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۶۱، در اسناد وزارت امور خارجه (انگلستان)، F.O. ۶۰-۲۵۹.

۳. الکساندر، جی. ای: مسافرت از هندوستان به بریتانیا... از طریق ایران در ۲۶-۱۸۲۵، لندن، ۱۸۲۷، ص ۱۸۲.

زیبا و پرمحصولی را که متعلق به وزیر حاکم شیراز بود، غارت کنند.» در ده دیگری به نام یزدی خواست، که ساکنانش از ترس شاهزاده فرار کرده بودند، ولیعهد اجازه داد که «آنچه را که نتوانسته بودند، با خود ببرند، سربازان تصاحب کنند و حتی مزارع نورس را برای علوفه چارپایان قطع کنند.»^۱ ناظر دیگری ضمن اشاره به خرابی شهر دامغان و حومه متذکر شد که اگرچه خرابی از قرن هیجدهم شروع شد، ولی بیشترین صدمه موقعی وارد آمد که عباس میرزا «با ۳۰۰۰۰ سرباز خویش در ۱۸۳۲ در این شهر اردو زد. . . همه چیز را سربازان شاهزاده نابود کردند. وقتی این سربازان پیدایشان می‌شود، دوست و دشمن در امان نبوده، همه غارت می‌شوند.»^۲ چنین وضعیتی در تمام طول قرن نوزدهم ادامه داشت. خفیه‌نویس دولت انگلیس در دسامبر ۱۸۹۷ گزارش کرده است که در آباده و اطراف خیلی «بر اهل آنجا سخت گذشته است» چون به دلیل کمبود سوخت «خانه‌های مردم را خراب کرده و چوبش را سوزانیده‌اند.»^۳

در همین زمینه، ناظر دیگری به درستی نوشته است: «وقتی مقامات به‌طور سیستماتیک به کسانی فروخته می‌شود که بیشترین بها را می‌پردازند، بدون این که هیچ ارزیابی مشخص و اساسی صورت بگیرد و در جایی که مالیات مناطق افزایش می‌یابد، بدون این که تولید افزایش یافته باشد، واضح است که نامنی و اغتشاش خواهد شد و اقتصاد لطمه خواهد خورد. یکی از پیامدهای چنین نظامی این است که «مناطق که زمانی آباد بودند، به‌طور تدریجی خالی از سکنه می‌شوند.» همین ناظر ادامه می‌دهد، که «در ازای آنچه که برزگر به خزانه دولت می‌پردازد، از دولت هیچ خیری به زارعین نمی‌رسد» و می‌افزاید، «هیچ جاده‌ای ساخته نمی‌شود، هیچ محکمه‌ای برای تظلم خواهی موجود نیست و هیچ حمایت فردی هم داده نمی‌شود.» برای مقابله با اوضاع نامنی که هست، «دهقان به‌طور عادی هرشب، برای این که چند لحظه‌ای آرامش داشته باشد، خود را تا دندان مسلح می‌کند.» ناگفته پیداست که یک نیروی نظامی وجود دارد،

۱. گیونز، آر: «رادها در کرمان. . . و خراسان در ۳۲-۱۸۳۱»، در مجله انجمن سلطنتی جغرافیایی، ۱۸۴۱، صص ۴۸-۱۳۸.
 ۲. فوریه، همان، ص ۷۱.
 ۳. سعیدی سیرجانی (ویراستار): وقایع انتخابیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس، تهران، ۱۳۶۲، صص ۵۳۸.

ولی «بیشتر از همیشه به این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که مالیات عقب‌افتاده را به زور از دهقانان اخذ کند.»^۱

در ایران قرن نوزدهم، مانند هر جامعه طبقاتی دیگر، اقشار و طبقاتی که زندگی انگلی داشتند در مقابل تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، از هماهنگی چشمگیری برخوردار بوده‌اند. با همه تناقضات ظاهری که بین این اقشار وجود داشت. در برابر زارعان و دیگر زحمتکشان وحدتی پولادین داشتند. برای نمونه، در ۱۲۹۱ هجری دهقانان آباده و اقلید از ستمی که بر آن‌ها می‌رفت به تهران شکایت کردند و در ظاهر امر از تهران برای رفع ظلم امریه هم صادر شد. پس از رسیدگی‌های مقدماتی معلوم شد که مباشر آن بلوک «به قدر شش هزار تومان» بی‌حسابی کرده است، ولی جناب مباشر از شیراز به اصفهان فرار می‌کند و مورد حمایت امام جمعه اصفهان قرار می‌گیرد. امام جمعه وساطت می‌کند که از سیاست او درگذرند و «نواب والا هم قبول فرموده‌اند»^۲ بی‌دلیل نبود که رعایای اقلید، یک سال بعد هم از دست مباشر «به شیراز آمده و شاکی خدمت نواب والا شده‌اند.» از سوی دیگر، «مخلوق فیروزآباد» به دلیل ظلمی که بر آن‌ها می‌رود «متفرق شده‌اند»؛ «مخلوق اصطهبانات» هم «از بابت زیادی مالیات عارض شده‌اند» و به همین نحو بود وضعیت «مخلوق نیریز» و «بوانات و قنقری...»^۳ «رعایای اردکان» از اجحافات تظلم خواهی می‌کنند. اغلب این تظلم خواهی‌ها به جایی نمی‌رسد و اگر هم امریه‌ای صادر شود، معمولاً نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. حتی مشیرالملک نامی که یکی از این انگل‌هاست «مباشرین اردکان و بعضی از ملاک آن بلوک را. . . برانگیخته، جمعیتی به تلگراف‌خانه رفته و تلگراف خواستند از خوش سلوکی مشیرالملک نمایند.»^۴ اهالی فیروزآباد به تظلم خواهی می‌آیند که قریب چهل هزار تومان از آن‌ها «به‌ضرب چوب و داغ کردن اشخاص و خرابی رسانده‌اند.» اشخاصی که «داغ شده بودند، همه حضور داشتند و جای داغ‌ها که بر اعضای آن‌ها رسانیده شده بود، می‌نمودند.» با این همه، «هنوز حکمی در حق آن‌ها نشده است.»^۵ بی‌توجهی به سرنوشت دهقانان نه این که تصادفی، بلکه به صورت منظم

۱. راس، ای. سی: گزارش کنسولی، تجارت پوشهر، در اسناد و مدارک پارلمانی (بریتانیا) (PAP)، سال ۱۸۸۰، جلد ۷۳. ۲. سعیدی سیرجانی، همان، ص ۷.
 ۳. همان، صص ۲۷-۲۴. ۴. همان، صص ۲۹-۲۸. ۵. همان، ص ۳۱.

صورت می‌گرفت. برای نمونه، اهالی فیروزآباد در محرم ۱۲۹۸ هجری در مسجد نو شیراز بست می‌نشینند که ایلخانی «مبلغ هشت هزار تومان... اضافه از مالیات حسابی بر ماها اجحاف و تعدی کرده، حکومت هشت هزار تومان را بگیرند. چهار هزار تومان پیشکش باشد و چهار هزار تومان دیگر رابه ماها برسانند.»^۱ گرچه گزارشگر شکایت از زارعان را بی‌اساس می‌خواند، ولی همو اضافه می‌کند که «حکومت پیشکش از... ایلخانی گرفت و رعایای فیروزآباد را با محصلی فرستاد نزد ایلخانی که خود ایلخانی به حساب آن‌ها رسیدگی کند.»^۲ به حکم حاکم فارس، حاکم موقت نیریز به یکی از بلوک نیریز به نام سرجهان می‌رود و اهالی آنجا را می‌چاید، «از قرار مذکور، به قدر دوازده تومان اموال از آنجا تفریط شده است.» آش آنقدر شور می‌شود که کلاتر نیریز به دادخواهی در مسجد بست می‌نشیند.^۳

استبداد سیاسی در هیچ شرایطی تابع هیچ قانونی نیست، به ویژه در وضعیتی که هیچ‌گونه قانون مدونی وجود نداشته باشد. پسر ظل‌السلطان که رسماً حاکم ایالت فارس است، به همراه صاحب دیوان به زیارت سبزپوشان می‌روند. «کالسکه‌ای... که در آن بوده‌اند فرو می‌رود، کالسکه برمی‌گردد که احتمال خطر داشته، بعد به صحت بیرون می‌آیند. نواب والا پانصد تومان دهاتی را که قریب آنجا بوده جریمه می‌کنند.» البته استدعای زیاد صاحب دیوان موجب می‌شود که شاهزاده از تقصیر شخص دهاتی، و صد البته معلوم نیست، چه تقصیری، بگذرند^۴ و جریمه را اخذ نکنند.

وضعیت دهقانان در آذربایجان

آذربایجان بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران بود. کشاورزی این ایالت هم دیمی بود و هم آبی. علاوه بر مواد غذایی، گندم و جو، در این ایالت پنبه و توتون و خشکبار هم تولید می‌شود. در سال‌های دهه ۱۸۶۰، عمدتاً به دلیل قحطی پنبه‌ای که در اروپا وجود داشت، کشت پنبه در آذربایجان افزایش یافت، ولی دیری نپایید که تولید پنبه کاهش یافت. شواهدی در دست است که در سال‌های آخر قرن، در نتیجه ممنوعیت صدور توتون به امپراتوری عثمانی، تولید توتون هم کاهش یافت.^۱

تا آنجا که می‌دانیم نظام واحدی برای تقسیم تولید در این ایالت وجود نداشت. نه فقط زمین‌های آبی با زمین‌های دیمی فرق می‌کردند، بلکه در نقاط مختلف این ایالت ما شاهد نظام توزیع محصول متفاوت هستیم. برای بررسی وضعیت دهقانان در نیمه اول قرن نوزدهم اسناد معتبری در اختیار نداریم، ولی کنسول دیکسون در ۱۸۵۹ نوشت که $\frac{1}{3}$ محصول غلات به جنس و بهای $\frac{1}{3}$ محصول گاه به نقد به صورت مالیات سالانه اخذ می‌شود. بعلاوه، هر خانواده «مالیات خانه‌ای» معادل $\frac{1}{11}$ قران و $\frac{5}{5}$ شاهی می‌پردازد. بر مادیان، قاطر و گاو ماده $\frac{2}{5}$ قران هر رأس و گوسفند و بز هم $\frac{7}{5}$ شاهی هر رأس مالیات بسته می‌شود. همو افزود که: «دوسوم این مالیات‌ها سهم دولت است به تیولدارها پرداخت می‌شود و $\frac{1}{4}$ باقی‌مانده هم نصیب مالک ده می‌شود...»^۱

به دو نکته باید اشاره کنیم:

الف) تیولداری که در اغلب نوشته‌های مورخین ما به‌عنوان مالکیت فئودالی قلمداد می‌شود، چیزی نبوده است جز انتقال بخشی از درآمد، و این یعنی تیولدار بخشی از تولید را که باید به صورت مالیات به دولت پرداخت شود، تصاحب می‌کند. یعنی رابطه تیولدار با دولت، و نه عامل تولید (زمین) او را به اخذ این مازاد توانا می‌سازد. قبلاً اشاره کردیم که باید بین مالیات (سهم دولت) و رانت (سهم مالک) تفاوت قائل شد. در مثال بالا، مقدار مالیات از رانت بیشتر بوده است.

ب) این نوع بهره‌مندی مشروط از اضافه تولید با مالکیت مشروط فئودالی (فیف) یکسان نیست. در این باره باید اضافه کنیم که به قول یکی از ناظران قرن نوزدهم «هر صاحب منصبی یک یا چند ده را به‌عنوان تیول دارد» و مالیات این دهات «قرار است معادل حقوق سالیانه آن صاحب منصب باشد.»^۲ بنابراین، حق بهره‌وری از این مازاد با منصبی در دولت گره می‌خورد و به مالکیت زمین مربوط نمی‌شود.

چند سال بعد، در ۱۸۶۴ کنسول ابوت زمین‌های اربابی و خالصه را از هم تفکیک کرد و افزود که مقدار و شیوه اخذ مازاد هم یکسان نبوده است. در زمین‌های

۱. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت آذربایجان» در PAP، ۱۸۶۱، جلد ۶۳.

۲. همان مأخذ.

۱. همان، ص ۱۲۹. ۲. همان، ص ۱۳۵. ۳. همان، ص ۱۴۲.

۴. نگاه کنید به گزارش کنسولی، «تجارت تبریز» در PAP، مجلات مختلف.

خالصه آبی محصولات غلات به ده سهم تقسیم می‌شد که سه سهم به دولت پرداخت می‌شد و ۷ سهم بقیه نصیب تولیدکننده می‌شد. به عقیده او سوءاستفاده از قدرت موجب می‌شود که $\frac{1}{3}$ محصول سهم دولت باشد. ولی وقتی زمین به طریق دیمی کشت می‌شد، سهم دولت فقط $\frac{1}{5}$ محصول بود. در زمین‌های اربابی بین کشت آبی و دیمی تفکیکی صورت نمی‌گیرد و به‌طورکلی صاحب زمین یکدهم محصول را تصاحب می‌کند، دودهم نصیب دولت می‌شود و بقیه سهم تولیدکننده است. به این ترتیب، زارعان که بر روی زمین‌های اربابی با کشت دیمی کار می‌کرده‌اند در مقایسه با زارعان مشابه که زمین‌های خالصه را به‌طور دیمی کشت می‌کردند، دودهم بیشتر می‌پرداختند که به تساوی به صورت مالیات و رانت تقسیم می‌شد. مالیات بر قاطر حذف شد مگر این که صاحب قاطر به‌عنوان حیوانات بارکش از آن‌ها استفاده می‌کرد که در آن‌صورت مالیاتی معادل $\frac{2}{5}$ قران بر هر رأس وضع می‌شد. مالیات اخذ شده از هر رأس گوسفند و بز ۳۳ درصد افزایش یافت و به مبلغ ده شاهی هر رأس رسید. در همین گزارش، ابوت نظام اخذ مازاد را براساس محصول تولید شده، مواد غذایی در برابر تولید برای بازار، تفکیک کرد که در مورد تولیدات غیر غذایی، مثل پنبه و توتون، مازاد بایستی به نقد و به قیمت روز و به میزان $\frac{2}{10}$ پرداخت می‌شد. بازاری پرداخت مالیات خانه‌ای معادل ۱۱ قران و ۵ شاهی، هر مرد بالای ۱۵ سال بایستی ۱۰ ریال، در صورتی که متأهل باشد و ۵ ریال، اگر مجرد باشد، پردازد. ساکنین شهرها، از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.^۱

در گزارشی که در ۱۸۸۸ تهیه شد، ما با تصویر متفاوتی رو به‌رو می‌شویم که احتمالاً نشانه تغییراتی در نظام اخذ مازاد در این ایالت است. به‌عنوان علل احتمالی این تغییر می‌توان به گسترش موقتی تولید پنبه در سال‌های ۱۸۶۰ و به قحطی بزرگ اوائل دهه ۱۸۷۰ اشاره کرد. در این گزارش، مالکان آذربایجان به «عادل» و «غیرعادل» تقسیم شده‌اند. از برخورد اخلاقی گزارشگر چشمپوشی می‌کنیم، ولی به باور او مالکان عادل با زارعان خود بر اساس آنچه که او «مساعده» می‌نامد قرارداد می‌بندند و بر آن اساس، مالک به زارع ۱۰ خروار بذر قرض می‌دهد که در آخر

۱. ابوت، دبلیو، جی: «گزارشی در باره ایالت آذربایجان»، اسناد وزارت امور خارجه، بریتانیا، ۲۸۶-۶۰ P.O.

سال باید به همراه ۵ خروار بهره (نزولی معادل ۵۰ درصد) بازپرداخت شود. زارع ۱۰ خروار بذر هم از خود می‌گذارد و بذری معادل ۲۰ خروار به تولید ۲۰۰ خروار محصول منجر می‌شود. یکدهم، یعنی ۲۰ خروار سهم دولت است و ۲۰ خروار دیگر سهم مالک زمین و مالک ۱۵ خروار هم بازپرداخت بذر را می‌گیرد و به این ترتیب، آنچه که برای زارع می‌ماند ۱۴۵ خروار یا کمی بیشتر از ۷۰ درصد محصول است. گروه دوم مالکان، یعنی غیرعادل‌ها، بذری قرض نمی‌دهند و علاوه بر باج‌گیری‌های بسیار و متنوع، دودهم محصول را هم در آخر سال برمی‌دارند.^۱ از این باج‌گیری چند نمونه به‌دست می‌دهد و به مالیات سرانه، مالیات بر گاو، مالیات بر شخم و گورال (که بنا به تعریف ابوت یعنی بگیر هرچه را که می‌بینی) اشاره می‌نماید. مالیات بر افراد در مقایسه با سال ۱۸۶۴ دستخوش دگرگونی جدی شده است. مردها ۵ قران مالیات می‌دادند، در حالی که مقدار مالیات، قبلاً ۱۰ قران بود. در ۱۸۸۸ «بر زنان شوهردار و دختران جوان» مالیاتی معادل $\frac{2}{5}$ قران هر نفر وضع می‌شد. مالیات بر گوسفند و بز به نصف، یعنی ۵ شاهی هر رأس کاهش یافت، ولی برای گاو نر که برای شخم زدن به کار می‌آمد، بایستی ده قران مالیات پرداخته می‌شد. از مالکان عادل چه تعریف‌ها که نمی‌کند، ولی می‌افزاید: «بسیاری از بدبختی‌هایی که زارعان دارند، ریشه‌شان بیشتر در توزیع نابرابر و نسنجیده سنگینی بار مالیاتی است تا در بهره‌کشی سیستماتیک توسط اربابان...»^۲

علت بدبختی‌ها، چه توزیع نسنجیده و نابرابر سنگینی بار مالیاتی باشد و چه بهره‌کشی سیستماتیک، به قول دوران، سفیر انگلستان، «آذربایجان که بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران است، به‌طرز خطرناکی بد اداره می‌شود.»^۳ و ده سال بعد، کنسول بریتانیا در تبریز در ۱۹۰۵ گزارش کرد که: «... تردیدی نیست که جمعیت روز به‌روز فقیرتر و مستمندتر می‌شوند و پول کمتری دارد که صرف خرید کالاهای وارداتی بکنند...»^۴ همین گزارشگر افزود که این وضعیت «در مورد شهر تبریز بسیار

۱. ابوت، دبلیو، جی: گزارش کنسولی، «منابع کشاورزی آذربایجان»، در PAP، ۱۸۸۸، جلد ۱۰۲.

۲. همان مأخذ.

۳. دوران، ام: گزارشی در باره اوضاع ایران، اسناد محرمانه شماره ۶۷۰۴ ص ۲.

۴. راتیسلا، دبلیو: گزارش کنسولی، «تجارت آذربایجان»، در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

چشمگیر است که فقر به‌طور روزانه افزایش می‌یابد و بسیاری از ساکنان را مجبور به مهاجرت به دیگر نقاط ایران کرده است. . . به مناطقی که هزینه زندگی در آنجا احتمالاً کمتر است»^۱ این اشتباه خواهد بود اگر از بالا رفتن هزینه زندگی و طبیعتاً بالا رفتن قیمت مواد غذایی، درآمد بیشتر دهقانان را نتیجه بگیریم. چون، اولاً ما در کل در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد فشارهای تورمی بودیم. بعلاوه، باید بین قیمت پرداختی توسط مصرف‌کنندگان و قیمت دریافتی توسط تولیدکنندگان تفکیک قائل شد. اما باید گفت که شمار قابل توجهی از آذربایجان به مناطق جنوبی روسیه تزاری در جستجوی کار و شرایط زندگی قابل تحمل مهاجرت می‌کردند. گرچه بررسی علل و انگیزه‌های مهاجرت، از حیطه بررسی ما در این نوشتار فراتر می‌رود، ولی به اشاره می‌توان گفت که به گمان من، علت اصلی وخیم تر شدن وضع اقتصادی در ایران بود. در شماری از اسناد قرن نوزدهم به شواهدی برمی‌خوریم که به مسئله مهاجرت از ایران توجه کرده‌اند. برای نمونه، کنسول ابوت در گزارشی که در ۱۸۵۵ برای سفیر انگلیس در تهران فرستاد، نوشت: «شمار قابل توجهی از دهقانان سلماس و دیگر نقاط آذربایجان طبق عادت برای کار به ایروان و تفلیس می‌روند.» و افزود: «امسال شماره دهقانانی که از ارس گذشته‌اند فوق‌العاده زیاد بود. به حدی که کنسول روسیه مجبور شد در فاصله دوماه حدوداً ۳۰۰۰ جواز عبور صادر کند»^۲ دیگر ناظران ارقام متفاوتی از مقیاس مهاجرت زارعان به‌دست داده‌اند. مثلاً پرسی‌سایکس در ۱۹۱۵ مدعی شد که «تعداد ایرانیانی که در روسیه، ترکیه و هندوستان زندگی می‌کنند حدوداً ۲ میلیون نفر است»^۳ براساس برآورد رئیس نیا - ناهید، در سال‌های اولیه قرن حاضر نزدیک به یک میلیون ایرانی در روسیه زندگی می‌کردند.^۴ بعید نیست که این برآوردها مبالغه‌آمیز باشند، ولی در عین حال، گفتنی است که همه ناظران از حجم زیاد مهاجرت سخن گفته‌اند. سلطان‌زاده در ۱۹۱۸ تعداد کارگران ایرانی را در قفقاز و ترکستان ۳۰۰۰۰۰ نفر برآورد کرد. زین‌العابدین

۱. همان مأخذ.

۲. ابوت، ک. ای: نامه مورخه ۳۱/مارچ ۱۸۵۵ به تامسون، اسناد وزارت امور خارجه، ۲۰۵-۶۰، F.O.

۳. سایکس، پی. ام: تاریخ ایران، جلد اول، لندن، ۱۹۱۵، صص ۱۴-۱۳.

۴. رئیس نیا - ناهید: دو مبارز جنبش مشروطه، تبریز، ۱۳۴۹، ص ۷۵.

مراغه‌ای بر این باور بود که بین ۴۰ تا ۵۰ هزار ایرانی به دلیل ورود غیرقانونی به روسیه در باطوم زندانی بودند.^۱ آمار رسمی دولت روسیه تزاری دلالت دارد که در فاصله سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۰۰ مجموعاً ۱۷۶۷۳۳۴ جواز ورود برای ایرانی‌ها صادر شد که به‌طور قانونی از ایران به روسیه بروند. تردیدی نیست که شماری از این متقاضیان دهقانانی بودند که همه ساله برای کار به روسیه می‌رفتند و در نتیجه، صدور جواز مکرر موجب تورم داده آماری بالا شده است، ولی در عین حال می‌دانیم که در طول همین مدت کلاً ۱۲۵۵۰۰۰ جواز خروج از روسیه برای ایرانی‌ها صادر شد. به این ترتیب، نزدیک به ۵۱۲۵۰۰ نفر ایرانی که به‌طور قانونی به روسیه رفته بودند یا اصولاً به ایران بازنگشتند و یا به‌طور قانونی بازنگشتند و اگر جمعیت ایران را در آن سال‌ها ۹-۸ میلیون فرض کنیم، این رقم معادل ۶ درصد کل جمعیت ایران می‌شود.^۱ ناگفته نگذارم که گذشته از عوامل اقتصادی و اجتماعی که از بطن اقتصاد بیمار ایران نشئت می‌گرفت و باعث تشدید مهاجرت می‌شد، دولت روسیه تزاری هم برای جلب و تشویق ایرانی‌ها به مهاجرت دست به اقدامات متنوعی می‌زد. در سند محرمانه‌ای که به وزارت امور خارجه انگلیس فرستاده شد، آمده است که: «روس‌ها به روستائینی که از ایران به عشق آباد مهاجرت کنند، یک قطعه زمین و مقداری پول می‌دهند که برای خود خانه بسازند و چند رأس گاو نر بخرند»^۲

وضعیت دهقانان در گیلان و مازندران

شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد اوضاع اقتصادی دهقانان در این دو استان از دیگر مناطق ایران به‌طور نسبی بهتر بوده است. به اعتقاد من، علت را باید در حاصلخیزی خاک، فراوانی باران و نزدیکی به بازارهای روسیه دانست. و این در حالی بود که ضریب تمرکز جمعیت از دیگر نقاط بیشتر بوده است. برای نمونه، براساس

۱. سلطان‌زاده: آثار سلطان‌زاده: اسناد تاریخ جنبش کادگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، انتشارات مزدک، جلد چهارم، ۱۳۵۴، ص ۹۹.

مراغه‌ای، زین‌العابدین: سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۵.

۲. انتنر، ام. ال: مناسبات تجاری ایران و روسیه، فلوریدا، ۱۹۶۵، ص ۶۰.

۳. هربرت، آ: دو باره اوضاع داخلی ایران، اسناد محرمانه، شماره ۵۳۹۲، ص ۱.

برآوردی که در سال‌های ۱۸۴۰ به عمل آمد، تمرکز جمعیت به‌قرار زیر بود.^۱

تمرکز جمعیت در هر میل مربع

مازندران	۱۱۲/۶	نفر
گیلان	۵۳/۷	نفر
کرمان	۹/۱	نفر
فارس	۱۳/۴	نفر
خراسان	۲۰/۹	نفر

در طول نیمه اول قرن گذشته محصول عمده مازندران برنج و محصول عمده گیلان ابریشم خام بود. پس از لطمه‌ای که به تولید ابریشم وارد آمد، کشت برنج، تنباکو و بالاخره چای در گیلان رونق گرفت.^۱

براساس گزارشی که در ۱۸۴۳ تهیه شد، در مازندران نظام توزیع محصول بین تولیدکننده مستقیم، دهقان و صاحب زمین، در زمین‌های متعلق به شاه به این صورت بود که یک سهم به شاه و چهار سهم دیگر متعلق به دهقان بود، مشروط بر این که همه هزینه‌های مربوط به تولید و آماده کردن زمین، بذر و غیره را دهقان تقبل کند. اگر شاه تهیه بذر، شخم و گاو نر را تقبل می‌کرد، محصول به تساوی تقسیم می‌شد. البته تعهد دهقانان به همین ختم نمی‌شد. «باید برای چارپایان، یعنی گاو ماده، گوسفند و بز و همچنین برای الاغ و مادیان مالیات می‌پرداختند. گاو نر و اسب مشمول این مالیات نبودند. بر باغ‌های میوه و درختان میوه هم مالیات بسته می‌شد و بعلاوه مالیات سرانه هم بود که جمعیت بالغ روستاها می‌پرداختند. مقدار مالیات در نقاط مختلف فرق می‌کرد و شامل جمعیت بالغ ساکن شهرها نمی‌شد.»^۲

۱. مک کولاج، جی. آر: فرهنگ جغرافیایی، آماری و تاریخی کشورهای مختلف، جلد ۲، لندن، ۱۸۴۱، صص ۹۳-۴۹۲.
 ۲. نگاه کنید به مقاله‌های ابریشم و تنباکو در همین مجموعه.
 ۳. ابوت، ک. ای: سفرنامه تبریز از راه سواحل بحر خزر به تهران، اسناد وزارت امور خارجه، ۴۰-۲۵۱ F.O.

در زمین‌های اربابی، وقتی که تولیدکننده مستقیم همه هزینه‌های لازم برای تولید را تقبل می‌کرد (یعنی بذر و شخم و گاو نر و غیره) ۳۰ درصد محصول نصیب مالک می‌شد و ۷۰ درصد بقیه در دست زارع می‌ماند. از ۳۰ درصد محصول، مالک بایستی ۱۷ درصد را به دولت می‌پرداخت و در نتیجه ۱۳ درصد بقیه به صورت رانت نصیب مالک زمین می‌شد. نویسنده گزارش بر این عقیده بود که دهقانان این خطه «در وضعیت سرف نیستند، اگرچه آن‌ها مطیع و خدمتگزار صاحب زمین‌اند.» و اضافه کرد که این دهقانان در واقع «مستأجرین زمین‌داران» هستند.^۱ جالب است که حتی در استان کوچکی چون مازندران وضعیت روستائیان در نقاط مختلف از آنچه در بالا ذکر شد، متفاوت بوده است. برای نمونه، در همین گزارش آمده است که در مزارع برنج نظام توزیع به‌قرار زیر بوده است:

۱. وقتی در زمین اربابی، دهقان همه هزینه‌ها را می‌پردازد:

۵۰ درصد برای زارع،

۲۵ درصد مالیات دولتی،

۲۵ درصد بهره مالکانه صاحب زمین.

۲. وقتی در زمین اربابی صاحب زمین همه هزینه‌ها را می‌پردازد:

۳۷/۵ درصد برای زارع،

۲۵ درصد مالیات دولتی،

۳۷/۵ درصد بهره مالکانه صاحب زمین.^۲

و می‌افزاید که: «در مواردی که زمین متعلق به دهقانان است، حاکم منطقه آنچه را که دلش بخواهد یا بتواند از آن‌ها اخذ می‌کند. . . . [به همین دلیل] در اغلب اوقات برای دهقان مناسب‌تر است که صاحب زمین نباشد. . . .»^۳

چندسال بعد، همان کنسول در گزارش دیگری متذکر شده است که در شالیزارهایی که متعلق به شاه بود سهم دولت (یا شاه) بین یک ششم تا یک سوم محصول متغیر بود و

۱. همان، صص ۲۵-۲۲. ۲. همان، ص ۱۹۰. ۳. همان، صص ۱۰۳-۱۰۲.

اضافه کرد که «در مازندران بیشتر دهات خالصه هستند»^۱

در زمین‌های اربابی، به باور این ناظر، مقدار دریافتی ثابت نیست ولی به‌طور کلی «... صاحب ده از روستائیان خود چیزی بین $\frac{1}{5}$ تا $\frac{1}{10}$ محصول را اخذ می‌کند و بعلاوه بر هر خانواری هم مالیات سرانه‌ای معادل یک تومان می‌بندد...»^۲

در گزارش مشخص نشده است که چه بخشی از آن به خزانه دولت می‌رسید، ولی به این نکته اشاره شده بود که تقسیم محصول به صورتی که در بالا آمد در مواقعی امکان‌پذیر بود که کمبود کارگر در استان وجود نداشته باشد، چون در مواقع کمبود «... از غریبه‌ها دعوت می‌شود که با شرایط بهتری از روستائیان مازندرانی کار کنند و بعضی از اوقات محصول به تساوی بین تولیدکننده و صاحب زمین تقسیم می‌شود...»^۳ همچنین آمده است که ایلات و عشایر مازندران و گرگان به دلیل انجام خدمات نظامی برای دولت از پرداخت مالیات معافند.^۴

در گیلان وضعیت، در مقایسه با مازندران، فرق می‌کرد. برای مثال، در گزارشی که در ۱۸۶۵ تهیه شده آمده است که «قیمت کار زارع در اغلب موارد نصف محصول است، خواه در مزارع برنج، خواه در تولید ابریشم»^۵ با این یادآوری که زارعی که در تولید ابریشم کار می‌کرد بایستی خودش تخم نوغان تهیه می‌کرد، در حالی که در مزارع برنج تهیه بذر به‌عهده صاحب زمین بود.

در تولید ابریشم و برنج در گیلان شکل دیگری هم برای اخذ مازاد تولید وجود داشت. صاحب زمین، باغ توت یا مزرعه برنج را به زارع اجاره می‌داد و بازای اجاره، بخشی از محصول را تصاحب می‌کرد. در تولید ابریشم سهم زمین‌دار گاه به $\frac{2}{3}$ محصول هم می‌رسید، ولی در مزارع برنج سهمس یک‌سوم محصول بود. سهم‌بری دولت مشخص نشده است و در ضمن وضعیت دهقانان بر زمین‌های خالصه هم تفکیک نشده است. ولی براین نکته تأکید شده است که عمده‌ترین مانع انکشاف کشاورزی در محدوده سیاست‌های مالی دولت است که همه زمین‌ها را مستقل از کیفیت‌شان یکسان ارزیابی کرده و بعلاوه همه ساله، بدون توجه به خوبی یا

بدی محصول، مقدار مشخصی از محصول را از تولیدکنندگان مستقیم اخذ کرده است.^۱

به‌نظر می‌رسد که احتمالاً به دلیل کمبود نسبی زمین و زیادی نسبی جمعیت از یک‌سو، و سودآور بودن کشت برنج و تولید ابریشم، سهم اصلی به جیب زمین‌دار می‌رفته است و درصد کمتری نصیب تولیدکنندگان مستقیم می‌شده است.

معدالک، کنسول چرچیل در گزارشی که در ۱۸۷۷ تهیه دیده است، متذکر شد که وضعیت روستائیان گیلان به‌مراتب از روستائیان هندوستان بهتر است و درآمد پولی یک روستائی گیلان را ۵ تا ۹ پوند در سال تخمین زد، در حالی که درآمد یک روستائی هندی به‌زحمت به ۲ پوند در سال می‌رسید.^۱ در صفحات بعد نشان خواهیم داد که این ارقام با توجه به سطح قیمت فرآورده‌های مورد لزوم به چه معنی است، ولی قبل از آن باید اشاره کنیم که بعید نیست طاعون ۱۸۷۷ موجب بروز وضعیتی شده باشد که روستائی گیلانی را برای کوتاه‌مدت در موقعیتی قرار داده که می‌توانسته با صاحب زمین با شرایط مناسب‌تری برای خویش قرارداد ببندد. چون همان‌طور که می‌دانیم و اسناد آن سال‌ها هم گواهی می‌دهند، طاعون آن سال کشت و کشتار وحشتناکی کرد که بعید نیست موجب بروز «کمبود نسبی کار» در گیلان شده باشد. به این ترتیب، اظهار نظر آقای چرچیل که روستائی گیلان «دلیلی ندارد ناخرسند باشد» به احتمال زیاد، در صورت صحت، پدیده‌ای کوتاه‌مدت بود که عمدتاً در رابطه با طاعون پدیدار شد.^۲ در تأیید این نظریه، بد نیست اشاره کنم که برای مثال در گزارشی که چند سال قبل از این تاریخ تهیه شده بود، آمده است که دهقانان گیلانی به‌شدت به صاحبان زمین مقروض‌اند و صاحبان زمین «نزولی معادل ۲۵ تا ۴۰ درصد هم می‌گیرند. البته معمولاً نرخ نزول بسیار بالاتر است.»^۳ این اظهار نظر در سال ۱۸۶۵ شده بود که اگرچه تولید ابریشم یعنی محصول عمده گیلان لطمه شدیدی خورده بود، ولی از تولید سال ۱۸۷۷، سالی که آقای چرچیل گزارش خود را تهیه

۱. همان مأخذ.

۲. چرچیل، اچ. ال: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در P.A.P، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

۳. همان، راجع به طاعون ۱۸۷۷، نگاه کنید به فصل هشتم در همین مجموعه.

۴. ایوت، کک. ای: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در P.A.P، ۱۸۶۵، جلد ۶۷.

۱. ایوت، کک. ای: گزارش سفر در سواحل بحر خزر در ۴۸-۱۸۴۷، اسناد محرمانه، شماره ۱۳۶، ص ۸.

۲. همان، ص ۹. ۳. همان، ص ۹. ۴. همان، ص ۹.

۵. ایوت، کک. ای: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در P.A.P، ۱۸۶۷، جلد ۶۷.

کرد، بیشتر بوده است. به این ترتیب، فقط در یک حالت می‌توان نظر قبلی کنسول چرچیل را صائب دانست و آن این‌که طاعون سال ۱۸۷۷ بسیار بیشتر از آنچه که به‌نظر می‌رسد از روستائیان کشتار کرده باشد. گرچه اسناد و داده‌های آماری کافی برای اثبات چنین مقوله‌ای در اختیار نداریم. ولی چنین وضعیتی آنقدرها که به‌نظر می‌رسد، بعید نبوده است.

به‌تر تقدیر، گزارش کنسول چرچیل در باره خودسرانه بودن نظام مالیاتی در گیلان (همانند دیگر نقاط ایران) اطلاعات ذیقیمی عرضه می‌نماید. براساس برآورد ایشان، جمع‌کنندگان مالیات‌ها رقمی معادل ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر از آنچه که قرار است، از دهقانان اخذ می‌کنند. ولی «مادامی که آنان از این حد فراتر نمی‌روند، همگان احساس رضایت می‌کنند...»^۱

اگر یک نظام استبدادی می‌توانست محدودیتی را بپذیرد و چهارچوبی را هرچقدر گلگه‌گشاد به رسمیت بشناسد که تا به این پایه مخزب و زندگی کش و آینده تباه کن نمی‌شد. از آنچه که در همان گزارش آمده است، آشکار می‌شود که اولاً قضایا به‌همان حدود محدود نمی‌شده است و بعلاوه مسئله به‌همین سادگی‌ها هم نبوده است که جمع‌کنندگان مالیات‌ها اضافات را به‌جیب بزنند و قضیه در همین‌جا خاتمه یابد. چرچیل افزوده است: «وقتی که جمع‌کننده مالیات ثروتمند می‌شود، به حضور حاکم احضار می‌شود و مجبور می‌کنند که همه را بالا بیاورد...»^۱

البته اگر قضیه به‌همین‌جا ختم می‌شد، می‌توانستیم با اندکی تسامح استدلال کنیم که اگرچه نان شب دهقانان و روستائیان را از سفره‌شان دزدیده‌اند، به‌عوض این مازادها در همان گیلان مانده است. ولی استبداد حاکم بر ایران منطق ویژه خود را داشت، به این ترتیب که: «... به نوبه خود، از حاکم خواسته می‌شود که یا باید پیشکش عظیم‌تری به شاه برای ادامه انتصاب خود بپردازد یا این‌که همان اضافات را به صورت جریمه‌های سنگین برای بد رفتاری‌های گزارش شده از او می‌گیرند...»^۲

به این ترتیب، مادام که شاه و وزرای او در این اجحافات سهمی داشتند، برای حاکمان و زمین‌داران مسئله‌ای پیش نمی‌آمد و از آن طرف برای تولیدکنندگان

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

۲. همان مأخذ. ۳. همان مأخذ.

مستقیم هم دادگاهی و تظلم‌گاهی نبود. ولی از تأثیرات مخزبی که چنین نظامی بر تولید و تولیدکننده مستقیم داشت نمی‌توان غافل ماند.^۱ برای نمونه، کنسول بریتانیا در رشت در یکی از گزارش‌هایی که در سال‌های ۱۸۶۰ برای دولت متبوعش تهیه کرده، آورده است که دهقانانی که به این ترتیب «... به مضیقه سخت دچار می‌شوند برای فرار از دست طلبکاران ده خود را ترک می‌گویند... و در ایالتی مثل گیلان که تقاضا برای کار بیشتر از عرضه آن است، چنین وضعیتی ضرورتاً به صورت عامل بازدارنده و مؤثری جلوی انکشاف کشاورزی را می‌گیرد...»^۲

نکته قابل توجه این است که با وجود کمبود نسبی که به‌نظر می‌رسد در آن سال‌ها وجود داشت، سهم تولیدکنندگان مستقیم از محصول بسیار ناچیز بود. به‌باور صاحب این قلم، علت وجود و تداوم این وضعیت نه در قوانین بازار، کمی و زیادی عرضه و تقاضا، بلکه نتیجه عملکرد استبداد ریشه‌دار اقتصاد ایران بود. در چنان وضعیتی بعید به‌نظر می‌رسد که قوانین بازار می‌توانست کارکرد مؤثری داشته باشد. قبلاً به نقل از یکی از این گزارش‌ها، تخمین درآمد سالیانه یک دهقان را به دست داده‌ایم. با این‌که نمی‌دانیم که رقم ذکر شده درآمد یک دهقان بود یا یک خانوار دهقانی، ولی می‌دانیم و مکرراً هم تکرار شده است که دهقانان گیلان «مرفه‌ترین دهقانان» ایران بودند. با این وصف، بسته به این‌که کدام رقم را در نظر بگیریم، همان‌طور که مشاهده خواهد شد، «مرفه‌ترین دهقانان ایران» برآستی بی‌چیز و فقیر بودند و به‌این ترتیب، وضع دهقانان در دیگر استان‌ها روشن می‌شود. اگر درآمد سالیانه را ۵ پوند بگیریم، درآمد روزانه یک دهقان فقط ۳/۲۵ پنس قدیم می‌شود و اگر مقدار درآمد سالیانه ۹ پوند مد نظرمان باشد، درآمد روزانه معادل ۶ پنس قدیم (یا ۲/۵ پنس جدید) خواهد بود. اگر یک دهقان گیلانی همه درآمد روزانه را صرف خرید یک قلم از ضروریات می‌کرد، براساس قیمت‌های جاری در سالی که تخمین درآمدها صورت گرفته است، جدول صفحه بعد را خواهیم داشت.^۳

۱. من در این‌جا فقط به ذکر گونه‌هایی از این مصائب بسنده می‌کنم. بحث جامع این تأثیرات باید موضوع پژوهش‌گسترده و مستقلی باشد.

۲. ابوت، کلا. ای: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۶۵، جلد ۶۷.

۳. این جدول براساس قیمت‌هایی که در سند زیر آمده است، محاسبه شده: چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

مقدار ضروریات زندگی به کیلوگرم که یک زارع گیلانی قادر به خرید بود

۵ پوند درآمد سالیانه	۹ پوند درآمد سالیانه
برنج ۲/۷	۵/۴۵
گندم ۳/۱۸	۵/۹۰
جو ۲/۷	۵/۴۵
آرد ۱/۸	۳/۱۸
گوشت گوسفند ۰/۴۵	۰/۹۰
گوشت گاو ۰/۹۰	۱/۸
صابون ۰/۴۵	۰/۹۰

البته الگوی مصرفی تک کالائی به شدت غیرواقعی و حتی می‌شود گفت غیرمفید است. ولی جدول مذکور نشان می‌دهد که کل قدرت خریدی که یک دهقان یا یک خانوار دهقانی در ۱۸۷۶ داشت، برای مثال، معادل ۴۵۰ گرم صابون یا کمتر از یک کیلو گوشت گاو و یا ۲/۷ کیلوگرم برنج در روز بود. این درست است که این برآوردها براساس تخمین درآمد سالیانه‌ای معادل ۵ پوند به‌دست آمده است ولی از ذکر این نکته نیز ناگزیریم که این دهقانان غیر از هزینه‌های مواد غذایی، هزینه‌های دیگری هم داشتند. به سخن دیگر، قدرت خریدی که پس از پرداخت دیگر هزینه‌ها باقی می‌ماند. به احتمال قریب به یقین از آنچه که پایه محاسبات ما قرار گرفته است، بسیار کمتر بوده است. ای‌کاش داده‌های آماری کاملی در اختیار داشتیم و می‌توانستیم محاسبات واقع‌بینانه‌تر و جامع‌تری از فقر وحشت‌انگیز موجود به‌دست دهیم ولی براساس همین داده‌های آماری ناکافی، تردیدی نیست که در مرفه‌ترین استان ایران، دهقانان به‌شدت بی‌چیز بودند. به این ترتیب، تصور فقر روستائیان در دیگر استان‌ها نباید خیلی دشوار باشد.

برای این‌که بررسی‌مان از وضعیت دهقانان در استان‌های شمالی کامل شود، بد نیست به وضعیت موجود در استرآباد هم اشاراتی داشته باشیم. ابتدا باید گفت که توزیع فرآورده بین تولیدکننده مستقیم و صاحب زمین با گیلان و مازندران فرق می‌کرده است. برای نمونه، در مزارع برنج محصول به تساوی بین تولیدکننده مستقیم

و صاحب زمین تقسیم می‌شده است، در حالی‌که در مورد کشت گندم و جو، سهم صاحب زمین فقط یک دهم محصول بوده است. اطلاعاتی که در اختیار داریم مشخص نمی‌کنند که سهم دولت چه مقدار بوده است و یا این‌که کدام یک، مالک یا دهقان، مسئول پرداختن سهم دولت بوده‌اند. در زمین‌هایی که با سیستم قنات یا دیگر سیستم‌های زیرزمینی آبیاری می‌شده‌اند، مسئولیت تعمیر و حفظ سیستم به‌عهده صاحب زمین بوده است ولی در نظام‌های آبیاری سرباز، آبراهه و برکه و غیره، هزینه تعمیر و حفظ به گردن تولیدکنندگان مستقیم بود.

براساس تخمینی که در ۱۸۸۱ زده شد، ارزش پولی محصول یک هکتار زمین، اگر صرف کشت برنج می‌شد که به آبیاری مصنوعی نیاز داشت، حدوداً ۲۱ پوند و ۱۴ شلینگ بود، در حالی‌که اگر همان مقدار زمین به کشت گندم یا جو تخصیص می‌یافت که معمولاً کشتشان دیمی بود، ارزش محصول تقریباً ۲ پوند بود.^۱ بازدهی بیشتر و ارزش پولی بسیار افزون‌تر کشت برنج احتمالاً سهم‌بری بسیار بیشتر مالک را روشن می‌سازد. به سخن دیگر، تولید و تجدید تولید، تولیدکننده مستقیمی که درگیر کشت گندم و جو بود درصد بیشتری از محصول را لازم داشت تا آنان که بر روی مزارع برنج کار می‌کردند.

از درآمد سالیانه دهقانان در استرآباد تخمینی در اختیار نداریم، ولی شواهدی در دست است که همانند مورد گیلان نشان‌دهنده فقر و بی‌چیزی فوق‌العاده آنان است. مشاهدات زیر که از گزارش کنسولی سال ۱۸۸۱ که توسط آقای لاوت تهیه شده استخراج شده است. به عقیده کنسول لاوت «... کل غذایی که یک آدم بالغ صرف می‌کند، ۱۰ اونس برنج برای صبحانه، ۲۲ اونس برای ناهار و ۲۲ اونس برای شام است. کل برنج خشک مصرفی روزانه ۲۷ اونس است...»^۲ بعلاوه «... دهقانان معمولاً بیشتر از دو زن ندارند، یکی جوان و دیگری هم پا به‌سن گذاشته...»^۳ اگر فرض کنیم که یک خانوار دهقانی شامل ۳ فرد بالغ است، یک مرد و دو زن و یا یک زوج و دو فرزند که دو فرزند را برابر یک آدم بالغ حساب کرده‌ایم، در آن صورت، اگر حد بالای تخمین درآمد برای گیلان را در استرآباد هم جاری بدانیم و

۱. لاوت، ب: گزارش کنسولی، «تجارت ولایت استرآباد» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۲. همان مأخذ.

۳. همان مأخذ.